



تقریرات درس خارج فقہ

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات 1 تا 5

۱۴۰۱/۰۷/۱۸ - ۱۴۰۱/۰۷/۱۰

قم - مدرسہ ی فقہی امیر المؤمنین علیہ السلام



@albayann

فهرست جلسات

جلسه 2

۱۴۰۱/۰۷/۱۱

جلسه 1

۱۴۰۱/۰۷/۱۰

جلسه 4

۱۴۰۱/۰۷/۱۷

جلسه 3

۱۴۰۱/۰۷/۱۶

جلسه 5

۱۴۰۱/۰۷/۱۸

1401.07.10

جلسه یکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

یکی از کتب فقهی بسیار مهم که امام(ره) در اواخر عمر شریفشان این کتاب را تألیف فرمودند و در این کتاب این مدلی که عرض کردم در بحث قبلی یعنی تفکیک فقه اکبر از فقه اوسط و تأثیرش در فهم از متن را خوب نشان دادند کتاب خلل امام است کتاب خلل که الخلل فی الصلاة کتاب امام(ره) هست این از آثار بسیار با ارزش فقهی امام است در این اثر که به قلم امام است این منظومه خیلی قشنگ پیاده شده اکبر اوسط اصغر قشنگ امام پیاده کرده چرا چون بحث فقه

می خواهد ادله بحث کند و در ادله قشنگ روشن کرده
که حالا ملاحظه می کنید

دوستان خیلی به ما اصرار می کردند که این خلل را
درس بدهیم ما هم گفتیم مناسب است و وارد شدیم
ما در این دوره سال گذشته 55 جلسه خلل گفتیم منتها
به دلیلی که می خواهم عرض کنم دوستان به من گفتند
گفتم خلل را ادامه می دهیم در ادامه خلل محذوری
داریم که واضح و روشن است چون 55 جلسه آن را
گفتیم می خواهیم ادامه بدهیم عده ای از عزیزان ما هم
تازه می خواهند شروع کنند معلوم است که نباید
آنهايي که گفته شده تکرار شود و نباید یکطوری هم
گفته شود که دوستانی که تازه آمده متحیر نمانند
بالاخره باید روشن شود به همین دلیل نکته ما این
است امام چون در بحث خلل این منظومه را سر هر
دلیلی جدا پیاده کرده یعنی به هم ربطی ندارند لذا
اشکالی ندارد مثلاً ما حدیث رفع را می خواهیم در خلل
پیاده کنیم امام بحث حدیث رفع را انجام داده ما بحث
حدیث رفع را در خلل تمام کردیم دیگر با آن کاری
نداریم الان می خواهیم بحث حدیث لاتعداد را در خلل
بحث کنیم در حدیث لاتعداد البته یک مشکل داریم باید
چهار پنج جلسه برگردیم یعنی چاره ای نداریم چون از
اول حدیث لاتعداد می خواهیم بحث لاتعداد را پیاده کنیم

خلل را که حالا خدمت شما توضیح خواهیم داد لذا من بخاطر اینکه دیدم ادله هرکدام دارد در بیان امام مستقل طرح می شود آخرین اثر فقهی امام است این منظومه که ما دنبال آن هستیم و مدعای رهبر فرزانه انقلاب است قلم امام آن را پیاده کرده و لذا در پیاده کردن این بحث قشنگ تکلیف اقرانش و علمای دیگر را روشن کرده که نشان داده کجا اینها به نظر امام مشکل پیدا کردند که مثلاً فتوا نمی دهند لذا من دیدم حیف است حالا که ما در بحث فقه الخمینی به بحث خلل رسیدیم خلل را با رفقا کار کنیم بنده چاره ای ندارم یک نکاتی درباره مقدمه خلل می گویم که خود موضوع محمول خلل معلوم شود بعد وارد حدیث لاتعاد می شوم آن وسط یکسری ادله دیگر در بحث خلل هست آنها ادله مستقل هستند والذی یحول الخلع اینکه حدیث رفعش را ما در اصول عملیه می خوانیم یعنی نه بحث اصول عملیه داریم عمده ادله خلل یکی حدیث رفع هست یکی حدیث لاتعاد که الان دلیل دومی است که وارد شدیم ما چون در اصولمان اصول عملیه حدیث رفع را کار می کنیم و دیگر سر درس خدمت شما هستیم می رسم اول بحث برائت می رسم حدیث لاتعاد هم می خواهیم الان در بحث خلل کار کنیم چیزی که اعتذار رسمی از دوستانمان می کنیم همین یک جمله هست

که من یک مقدمه خلل را چاره ای ندارم باید کلیتش را بگویم که موضوع و محمولش برای دوستانی که تشریف آوردند معلوم شود و یک مقدار دو سه جلسه حدیث لاتعداد تکرار می شود تکرارش برای دوستانی هم که بودند خالی از لطف نیست تکرار می شود درس حضوری است و بعد هم ادامه حدیث لاتعداد است و از این جهت ما مشکلی پیدا نمی کنیم.

مرور مباحث سال گذشته در مقدمه کتاب الخلل امام

در بحث خلل مدعای قبلی من باز روشنتر می شود من در مقدمه باز این را عرض کنم یعنی می خواهم تأکید کنم حالا در اصولش دیدید فقهش هم می خواهم ببینید

التزام امام به تبعیت از ظاهر ادله شرعی

من این را بارها گفتم الان مثلاً ما این بحث خلل را از یکی از مدارس فقهی معتبر قم شروع کردیم یعنی تقاضا کردند که خلل گفته شود گفتیم می گوئیم وقتی وارد بحث شدیم بین خود و خدا دیدیم بحث حق امام یک مقداری در این بحث نوکری روایت در قم جا نیفتاده الان هم می گوئیم می بینید در این مقدمه که چرا ما سر خلل هستیم مثلاً الان بحث خلل را شما در فقه دارید

الخلل فی الصلاة یک سلسله اموری هستند که اگر اتفاق بیفتند نماز دچار خلل می شود حالا معنای خلل را عرض می کنم نماز به هم می خورد مثلاً قهقهه خلل است از آن افعالی است که صلاة را به هم می زند فعل کثیر پریدن بالا خلل است به هم می زند صلاة را. ترک مثلاً واجب خلل است ترک رکن خلل است اینها خلل هستند اتفاق افتادند در فقه داریم در کتاب الصلاة داریم نماز به هم می خورد حالا بعضی از این اموری که صلاة را به هم می زند قابل جبران هستند یعنی آدم می تواند جبران کند بعضی از آنها قابل جبران نیستند یعنی اگر اتفاق افتادند مثلاً در ارکان اگر خلل رکنی اتفاق افتاد دیگر نماز قابل جبران نیست نماز باطل می شود حالا سوال خیلی مهمی که برای فقهاء مطرح هست این است که حالا که خلل مسلم است ادله هم دارد و این خلل در صلاة تاره به فعل زیاده اتفاق می افتد تاره به فعل نقیصه یعنی تاره من یک چیز را ترک می کنم حمد را نمی خوانم ترک حمد خلل به نقیصه در صلاة است تاره دوتا حمد می خوانم دوتا حمد خواندن خلل بالزیاده هست دوتا رکن انجام می دهم دوتا رکن انجام دادن خلل بالزیاده هست پس خلل تاره بالنقیصه هست تاره بالزیاده

اشکال فقها در تصویر برخی از انواع خلل و انکار آنها

حالا سوالی که برای فقهاء پیش آمده این است که اصلاً می شود تصویر کرد خلل بالزیاده داریم؟ اصلاً خلل بالزیاده قابل تصویر است؟ سوالی خیلی جدی در فقه هست.

یا مثلاً بعضی از اجزاء در صلاه جزء استحبابی هستند حالا اگر یک کسی جزء استحبابی را ترک کرد یا جزء استحبابی را اضافه کرد در جزء استحبابی می شود قائل شد تصویر خلل در جزء استحبابی چیست؟ خیلی از فقها که می گویم از فقهای مشهور فتوا دادند که اصلاً ما خلل بالزیاده نداریم ما نمی توانیم خلل بالزیاده داشته باشیم چرا نمی توانیم خلل بالزیاده داشته باشیم؟ اینها می گویند بخاطر اینکه صلاه مرکب اعتباری است در مرکبات اعتباری وقتی یک چیزی اضافه شود که تأثیری ندارد من نمی توانم فرض کنم یک مرکبی مرکب اعتباری است بعد هم فرض کنم در این مرکب اعتباری خلل بالزیاده دارم.

بله خلل بالنقیصه این است که شما یک چیزی را که باید می آوردی نیاوردی نقیصه هست معلوم است. اما خلل بالزیاده با توجه به اینکه این مرکب شما مرکب اعتباری است راه ندارد مثلاً صلاه مرکب اعتباری است

که مثلاً مرکب از افعال و هیئاتی است که به آن صلاة می گویند این مرکب اعتباری چیزی به آن اضافه کنی که به هم نمی ریزد نمی توانند تصدیق کنند می گویند خلل بالزیاده برای ما قابل تصدیق نیست الا اینکه خدا رحمت کند محقق خوئی را حالا این مقدمه ای است که ما قبلاً خواندیم من دارم مقدمه را یادآوری می کنم مرحوم آقای خوئی فرموده بله مگر آنکه من در زیاده حیث بشرط لائی داشته باشم بگویم این عمل یک دانه است و لاغیر بشرط لا اگر این زیاده حیث بشرط لائی داشته باشد یعنی این جزء بشرط لائی داشته باشد بله آن موقع وقتی این جزء دوتا می شود چون بشرط لا به هم خورده بعد آقای خوئی جواب می دهد این دوباره نقیصه می شود. این معنایش این است که آن جزء را نیاوردی شما باید جزء را بشرط لای از غیر می آوردی جواب بدهید در فقه این حیث جزء رکنی اینطور هست رکن اینطوری است رکن یعنی یک رکوع است نه بیشتر لذا اگر دو رکوع کردی رکوع اولت خراب می شود نقیصه می شود.

آقای خوئی خیلی محکم می گوید این اگر حیث بشرط لائی در او باشد نقیصه می شود اگر حیث بشرط لائی در او نباشد یعنی یک جزء لابشرط است خب ده تا دیگر هم کنارش بیاید به هم نمی خورد. لذا ایشان

اصرار دارد می گوید وقتی شما می خواهید خلل بالزیاده را تصویر کنید اگر آن جزء محل بحث شما بشرط لا دیده شد هیئتی در آن هست که اگر دومی بیاید مثلاً به هم می خورد نقیصه می شود اگر بشرط لا دیده نشود و یک جزء بشرط لائی باشد نقیصه بین زیاده ضرری به او نمی زند چطور به او ضرر می زند لذا ایشان رسماً فتوا می دهد در بحث های خللش در صلاۀ که ما زیاده بالنقیصه اینطوری نداریم عذر می خواهیم خلل بالزیاده نداریم الا اینکه خلل بالزیاده را به خلل به نقیصه برگرداند با همین توضیحی که عرض کردم کما اینکه می فرماید خلل به جزء استحبابی نداریم چرا؟ علتش این است می گوید اگر یک چیزی نبودش ضرر بزند که استحباب نیست شما نمی توانید بگویید اگر یک چیز مستحبی را نیاوردی خللی اتفاق می افتد پس در اجزاء واجب خلل بالزیاده نداریم فقط خلل به نقیصه داریم در اجزاء مستحب خلل به نقیصه هم معنا ندارد و الا خلل بالنقیصه با استحباب نمی سازد

بله گاهی وقتها یک چیزی نه جزء مستحب هست نه جزء واجب است بلکه یک مستحبی است در ظرف صلاۀ مثل قنوت این حرف آخوند در کفایه هست ایشان می گوید اگر یک چیز مستحبی باشد در ظرف صلاۀ که ربطی به بحث ما ندارد ممکن است نقیصه ای شکل

بگیرد اما نه نسبت به صلاةً نسبت به این مستحبی که ترک شده و در ظرفی که باید انجام می شده انجام نشده حالا ما اگر فرمایشات آقای خوئی را داشته باشیم که من خلل بالزیاده ندارم خللها خللهای بالنقیصه هست و لاغیر در عرصه های واجب در جزء مستحبی اصلاً خلل بالنقیصه هم ندارد چون اگر خلل بالنقیصه بخواهم در مستحب تصویر کنم با استحباب مستحب نمی سازد ما در یک جایی داشتیم می خواستیم به بحث خلل ورود کنیم برای اینکه عزیزانمان را به فقه خمینی حساس کنیم گفتیم این بحث بسیار ارزشمندی که الان دائر و رایج است یک بیان جامع تری استاد امام مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری در این رابطه دارند در کتاب صلاتشان و در کتاب درر در دوجا دارند هم در کتاب درر که اصولی است هم در کتاب صلاتشان که فقهی است آشیخ عبدالکریم حائری خدا می داند وقتی عبارات محقق حائری را با عبارات محقق خوئی سر کلاس درس ما مقایسه کردیم که من اول خلل این کار را کردم خیلی از رفقا گفتند نه انصافاً بعد گفتم حالا امام بزرگوار ما کتاب خلل که نوشته آمده جواب استادش آقای حائری را داده بعضی از عباراتش صریحاً جواب محقق خوئی را داده امام(ره) ببین

تعبد امام به روایات

اول امام با روایت کار می کند امام می گوید اگر ما خلل به نقیصه نداریم پس چطور امام فرموده تسجد سجدهتی السهو لكل زیاده و نقیصه امام فرموده نقیصه و زیاده شما می گوید زیاده ندارید باید بگوید فاسجد سجدهتی السهو لكل نقیصه روایت را می خواهی چه کار کنی این می شود همان که من می گویم نوکری روایت امام(ره) ایستاده می گوید اول شما تکلیف روشن بکن که اگر خلل بالزیاده را می خواهید به نقیصه برگردانید روایت را از دست می دهید روایت را می خواهید چه کار کنید بعد امام علیه السلام گفته لكل نه تنها جزء واجب شما می گویی جزء مستحبی هم نداریم لكل زیاده و نقیصه که واقعاً فی الصلاة امام فرمود فاسجد سجدهتی السهو یعنی شما اگر جزء مستحبی را از دست دادی سجده سهوش را بجا بیاور برای قنوت معلوم است قنوت عرض کردم جزء مستحبی نیست مستحبی است که ظرفش صلاه است علی ما هو المشهور حالا آنجا یک بحث دیگر ما در فقه داریم

امام علیه السلام فرموده فاسجد لكل زیاده می گویی
نداریم و نقیصه

بعد اشکال دوم این است که اگر اینطور باشد فرق جزء واجب و جزء رکنی چیست جزء واجب یک حیث دارد جزء رکنی یک حیث دارد جزء رکنی بشرط لا هست جزء واجب که بشرط لا نیست شما با ادله صلاه مواجه هستید که رسماً به شما می گوید از بین این یازده تا واجب جزء رکنی در آن دارید جزء واجب هم در آن دارید یکی از آن ادله هم حدیث لاتعداد است که من حالا مقدمه کردم که وارد حدیث لاتعداد بشویم

امام(ره) حرف مهمش این است می گوید شما تکلیف جزء واجب را معلوم کنید تکلیف جزء رکنی را معلوم کنید تکلیف دلیل درمان خلل را که امام خواسته خلل را درمان بکند و با سجده سهو درست کند معلوم بکنید

شما بالاخره دوتا دلیل دارید فاسجد سجدتی السهو را کنار می گذارید و حدیث لاتعداد که لاتعداد الا فی الخمس بعد لاتعداد می شود مخصص فاسجد سجدتی السهو در آن زیاده و نقیصه های غیر فلان که لاتعداد الصلاة سجده سهو بجا بیاور

این موضوع بحث خلل است که ما اصرار داریم.

نظارت عبارات امام به محققین

عبارات امام، امام قشنگ عبارتی ناظر به حرف استادش ناظر به فرمایش محقق بروجردی ناظر به فرمایش محقق نائینی ناظر به فرمایشات آقا ضیاء ناظر به فرمایشات سید یزدی صاحب عروه قشنگ آمده گفته این حرف اشکالش این است فقہ اکبرش چیز دارد این حرف فقہ اوسطش گیر دارد در اصول گیر کرده ما کتاب خلل را که سرش ایستادیم گفتیم درس بدهیم از امام این است آخرین جمله را اینجا بگویم بقیه اش هم ان شاء الله این مقدمه را برایتان تکمیل می کنم بعد می رویم در لاتعداد و بحثمان را ادامه می دهیم.

اینجا دوباره به آن حرف مهم برمی گردم امام عمده حرفش در خلل استفاده از سازمان آخوند در کفایه هست من چطوری بیایم از دست بدهم امام (ره) عمده حرفش این است که آخوند در بحث صحیح و اعم اولاً یک جامع تصویر کرده بعد در بحث صحیح و اعم یک جزء الماهیة گفته یک شرط الماهیة گفته ثالثاً یک جزء الفرد گفته رابعاً یک شرط الفرد گفته خامساً یک مستحب نفسی فی ظرف الصلاة گفته ثالثاً بعد خواسته با سرمایه آخوند و دخالت فهم عرفی مسئله روایت را حل کند.

فقه الخميني بين تجدد و تحجر

شما مهمان این سفره امام هستید ما هم تلاشمان این است با این مسیر امام علاوه هم بعضی از این کارها را ما که در اصولش قبلاً انجام دادیم مجبوریم به الاختصار مختار را بگوییم و در عبارت امام در خلل تفصیل داده شود که دیگر مجبوریم بگوییم.

ما بحث فقه الخميني را با این منظومه کار کردیم خدا می داند خدا حضرت آقا را حفظ کند آقا در موسیقی همین کار را کرده خوب کاری کرده انصافاً ما هم سال گذشته موسیقی امام را هم یعنی کتاب الغناء آقا را که سعی کردند فتوای آخر عمر شریف امام را از آن دفاع کنند طرح کردیم بحث کردیم حرف ما این است حرف مهم ما این است الحمدلله این فقه الخميني را مقاومت کردیم چندین سال است فلسفه اش را تا یک حدی جمع و جور کردیم اصولش را به یک جایی رساندیم الان به متن رسیدیم ما هم در این بحث صده توفیق زیارت استاد عزیزم و عزیزتر از جانم حضرت آقای جوادی را داشتم دماوند یک بحثی شد سر میراث قم و میراث نجف من به آقا گفتم آقا خدایی در کدام حوزه ما مثل آقای جوادی مثل آقای حسن زاده آملی پیدا می کنیم که تفسیر بیست جلدی المیزان را هشتاد جلد کرده گفت بله سیصد نفر فاضل می جوشیدند گفتم آقا

حوزه قم هم ناهار (نهال) فروشی نکرده همه جا حالا من ملاحظه داشتم سر فرمایش ناهار (نهال) فروشی ایشان گفتم آقا بالاخره ما چون داریم دستاورد انقلاب و حوزه را بحث می کنیم بین شما چقدر کار کردید گفت من نمی شناسم بین اینها چرا اینطوری هستند اصغر قوی است اوسط قوی است می آید سر متن می شود ما حرف مهمان این است این فقه جواهری خدا رحمت کند امام را خدا حفظ کند آقا را در سالگرد امام اینطوری فرمودند فرمودند امام بین التهجیر و التجدد یک ضلع دیگری درست کرد که نه تهجر نه تجدد بین التهجیر و التجدد فقه الخمینی متولد شده به دست حکیمان فقیه نوکر روایت و متن که متن از دست نرود این را امام برای ما انجام داده ما هم سرش ایستادیم دوره هم می کنیم حرفها را هم تکرار می کنیم آرام هم می کنیم کم و زیاد هم می کنیم نوکری روایت شما را هم می کنیم اما این قرار ما با شماست.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

1401.07.11

جلسه دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه مرور مباحث سال گذشته

بحث ما در ارتباط با مسئله خلل الخلل فی الصلاة و فرمایشات حضرت امام(ره) در بحث خلل بود ما با عنایت به آن پنجاه و پنج جلسه ای که قبلاً از این بحث گذشته قرار شد دو تکه این پنجاه و پنج جلسه را یک مروری بکنیم دو بخش آن را و بحث را دیگر ادامه می دهیم.

اول مقدمه اش را یک مروری بکنیم که یک مقداری عنوان بحث برای دوستان روشن شود بعد هم چون

بحث ما در لاتعداد است آن بحثهای مربوط به لاتعداد را
مروری می کنیم ادامه می دهیم

مرور مقدمه امام

مقدمه ای که گفتیم آغاز بکنیم این بود که عرض شد
در فقه در کتاب الصلاة یک بخشی وجود دارد به نام
بحث احکام خلل خلل یعنی من یک اتفاقی در نماز
بیفتد و این اتفاق نماز من را به هم بزند.

اشکال محقق حائری و محقق خوئی در تصویر خلل به زیاده

آنجا سوال مهمی برای آقایان فقهاء مطرح هست
که آیا ما در خلل می توانیم برای بوجود آمدن خلل در
صلاة از طریق زیاده تحقق زیاده فتوا به خلل در صلاة
بدهیم؟

گفتیم آقایان از طریق بحث نقیصه قطعاً می گویند
خلل قابل تصویر است یک کسی حمد را نمی خواند
خللی در نمازش اتفاق افتاده باید آن را تعیین تکلیف
کند.

اما در بحث زیاده گرفتاریشان این است که اگر یک
کسی دوتا رکوع انجام داد می فهمیم نمازش خلل پیدا
کرده خدا رحمت کند محقق خوئی را خیلی قشنگ در
بحث جلد 18 تنقیحشان که بحث های خلل آنجا

مطرح هست آنجا اشاره می کنند یک کسی یک رکوع را دوتا رکوع انجام داد چرا؟ بخاطر اینکه رکوع رکن است رکن هم معنایش این است که یک دانه نه کمتر نه بیشتر وقتی بیشتر شد آن یک دانه خراب می شود. پس در واقع آن یک دانه بشرط لا هست از زیاده. وقتی دومی می آید معلوم می شود اولی وجود ندارد چون اولی قیدش این است که یکی بشرط لا.

ایشان می گوید اما در یک جزء غیررکنی چه اتفاقی می افتد؟ می گوید در یک جزء غیررکنی مثلاً حمد یک کسی دوتا حمد می خواند یا یک کسی سه تا تشهد در نماز چهار رکعتی می خواند. مشهور فتوا دادند به اینکه اگر کسی در نماز چهار رکعتی عمداً سه تا تشهد بخواند نمازش باطل است.

آقای خوئی می گوید (می خواهیم همین را در فقه تحلیل کنیم ببینیم می خواهیم این را چه کارش کنیم) یکی سه تا تشهد در نماز چهار رکعتی عمداً انجام می دهد مشهور می گویند نمازش باطل است.

آقای خوئی می فرماید معنایش این است که مشهور اینطور می گویند، می گویند صلاه یک کیفیتی در آن هست که این کیفیت متلقای از شارع هست شارع

اینطوری به ما رسانده این را از شارع تلقی کردیم که این کیفیت با دو تشهد است لذا اگر کسی عمداً این دو تشهد را سه تشهد بخواند کیفیت خراب می شود. لذا نماز باطل است. این فتوای مشهور است. درباره رکن این را نمی گویند می گویند خود رکن یک دانه هست مثلاً یک رکوع هست یا دوتا سجده یک رکن است و این رکنیتش هم به این است که بشرط لا هست اما درباره جزء واجب مثل حمد یا تشهد اگر کسی عمداً خرابش کند ایشان می گویند مشهور اینطور می گویند می گویند این که از شارع تلقی شده این است که یک کیفیتی در این صلاه هست لذا اینها تعبدی است که نباید به آن اضافه کرد اگر به آن اضافه کنیم کیفیت به هم می خورد.

بازگشت زیاده به نقیصه در بیان محقق خوئی

آقای خوئی می گویند بفرما. بین معنای حرف چیست معنای حرف این است که صلاه نسبت به تشهد سوم بشرط لا هست. اگر سومی بیاید معنای حرف این است که صلاه نسبت به تشهد سوم بشرط لا هست لذا وقتی تشهد سوم می آید در واقع آن دوتا تشهد کیفیت را از دست می دهد بعد ایشان می فرماید اگر این باشد معنایش این است که آن موقع نقیصه اتفاق افتاده تشهد واجب تحقق پیدا نکرده تشهد واجب وقتی

تحقق پیدا می کند که دوتا تحقق پیدا کند در چهار رکعتی یا یکی تحقق پیدا کند در دو رکعتی. لذا نمی شود من تصویر کنم زیاده را در مأموریه. مأموریه وقتی مأموریه هست که نقیصه خرابش می کند. لذا محقق خوئی برای آقایان گرفتاری ایجاد کرده که شما راه ندارید برای اینکه خلل بالزیاده را در مأموریه تصویر کنید. قبل از محقق خوئی استاد ایشان محقق حائری استاد امام ایشان هم در درر و هم در صلاه دارد تقریباً همینطور البته آقای حائری یک مقداری وسیعتر و دقیقتر از آقای خوئی حالا بعداً اگر لازم شد آن دقیقترش هم می گویم که چرا می گویم آقای حائری دقیقتر از آقای خوئی اشکال گرفته ولی اصل اشکال همین است. و با توجه به سبق آقای حائری بر آقای خوئی آدم مظنه اش این است که فرمایش آقای حائری اثر کرده یعنی اشکال اشکال قوم است.

اشکال محقق خوئی در تصویر جزء مستحبی

در ارتباط با جزء مستحبی باز آقای خوئی اشکال دارد باز تعبیر آقای خوئی آنجا تعبیر دقیقی است ایشان می فرماید اصلاً ما می توانیم در واجب جزء مستحبی تصویر کنیم ایشان می گوید نمی توانیم ما مستحب در ظرف واجب می توانیم تصویر کنیم اما جزء مستحبی نمی توانیم تصویر کنیم تا خلل بالزیاده أو النقصیه در

آن طرح شود. چرا نمی توانیم؟ ایشان می فرماید جزء مستحبی اگر مأموربه باشد امری به او بخورد دیگر مستحبی نیست اگر مأموربه نباشد که بحث ما نیست می شود همان مستحب فی ظرف واجب

توضیح: خود ایشان خیلی قشنگ توضیح می دهند در قالب ان قلت قلت آقای خوئی توضیح می دهند آقای خوئی می فرماید که یادتان هست آخوند در ذیل بحث صحیح و اعم تنبیهاتی ارائه کرد یکی از تنبیهات آخوند این بود که ما یک جزء الماهیه داریم یک شرط الماهیه جزء ماهیت یعنی آن که در ماهیت مأموربه دخیل است مثل رکوع سجده سوره حمد اینها جزء ماهیت صلاه هستند مثل اصل ذکر ذکر در رکوع در ماهیت صلاه دخیل است و واجب هم هست رکن هم نیست سه تا سبحان الله یا سبحان ربی العظیم مثلاً اینها واجب است. اینها در ماهیت صلاه دخیل هستند در کنار این اجزائی که در ماهیت مأموربه دخیل هستند یک شرایطی داریم که باز در ماهیت مأموربه دخیل است مثل طهارت استقبال حالا چه شرایط سابق چه شرایط مقارن چه شرایط لاحق دیگر در کفایه آخوند خیلی متخصص همین هاست. طهارت شرط است شرط ماهیت مأموربه، استقبال شرط است بعد آخوند آنجا توضیح می دهد خیلی زیبا آقای خوئی از آن

استفاده می کند که ما اینجا در مأمور به گاهی وقتها یک جزئی داریم جزء فرد است نه جزء ماهیت مثلاً. مثلاً اگر یک نمازی با سه تا سبحان ربی العظیم و بحمد خوانده شد این تکرر ذکر کاری به ماهیت صلاه ندارد این تشخیص صلاه سه ذکر است یک تشخیص دیگری از صلاه دو ذکر است یک تشخیص دیگری از صلاه پنج ذکر است که استحبابش روی عدد فرد است یک و سه و پنج و هفت البته در بعضی از روایات تا سیصدتا را امام صادق علیه السلام داشتند در رکوع یک کسی سبحان ربی العظیم و بحمد بگوید در روایات داریم ولی حالا مشهور روی عدد فرد است. تکرر ذکر کاری به ماهیت صلاه ندارد ماهیت صلاه با اصل سبحان ربی العظیم درست می شود اما اینکه دوتا سبحان ربی الاعلی سبحان ربی العظیم گفته شود یا سه تا یا چهارتا یا پنج تا اینها خصوصیات فرد این صلاه است لذا آقای آخوند گفته می شود علاوه بر جزء ماهیت و شرط ماهیت شرط فرد و جزء فرد را هم مطرح کرد مثلاً. بعد هم قسم پنجم را دیروز هم به آن اشاره کردم ذکر کرده گفته بله یک مستحب نفسی در ظرف صلاه هم داریم مثل قنوت. قنوت هیچ ربطی ندارد نه به ماهیت صلاه نه به فرد صلاه خودش استحباب دارد ولی ظرف این مستحب صلاه است قنوت رکعت ثانی قبل از رکوع حالا

مطلق دعا یک حساب دارد در صلاه این نوع دعای خاص مستحب نفسی است در ظرف واجب. آقایان فقهاء خیلی زحمت کشیدند استنباط حکم خدا خیلی کار دارد. قشنگ دسته بندی کرده شرط ماهیت جزء ماهیت، شرط فرد، جزء فرد، مستحب نفسی در ظرف صلاه.

(پرسش..... پاسخ:)

چرا جزء....؟

چون کاری با تشخص ندارد برای همه ماهیات است اگر به فرد باشد مربوط می شود به یک تشخص قنوت مال یک تشخص صلاه نیست مال ماهیت است بعد هم چرا می گوئیم جزء ماهیت نیست جزء مستحبی چون اخلاق عمدی آن هم ماهیت صلاه را خراب نمی کند. حالا آقای خوئی همه اینها را می گوید که بگویند من وقتی می گویم جزء مستحبی نداریم اینها را بلد هستم و می گویم

آخوند اینها را درست می کند که جزء ماهیت چیست شرط ماهیت چیست جزء فرد چیست شرط فرد چیست مستحب نفسی در ظرف صلاه چیست بعد به خودش آقای خوئی می گوید نمی شود من بگویم

جزء مستحبی در ماهیت قبول است چه اشکال دارد ما
جزء مستحبی در فرد داشته باشیم بالاخره این که سه
ذکری است می شود جزء مستحبی در فرد حالا شما
راست می گوید در ماهیت این جزء یا جزء است و
این می شود واجب چون بدون او ماهیت شکل نمی
گیرد. قبول است در ماهیت ما جزء مستحبی نداریم هر
چیزی که جزء ماهیت است باید جزء واجب باشد. اما
چه اشکال دارد من برای این در واقع یک جزء مستحبی
برای فرد درست کنم

آقای خوئی می گوید نمی شود چرا نمی شود؟ آقای
خوئی می گوید چون فلسفه شما ضعیف است چرا؟ می
گوید اگر کسی فلسفه اش قوی باشد می فهمد فرد
تشخص همان ماهیت است اگر یک چیزی در ماهیت
نیست در فرد هم نیست فرد یعنی وجود همان ماهیت
نمی شود یک چیزی در فرد باشد در ماهیت نباشد.
بسیار بسیار فنی اشکال می کند می گوید فرد یعنی
تشخص همان ماهیت اگر عبارتش را پیدا کنم برایتان
بخوانم خیلی عبارت جالب است

فرد الطبیعة لیس الا الطبیعة الموجد بعینها و
لایزید علیها من حیث کونه فردا لها بشیء اصلا و اما
سائر الملاکسات و الخصوصیات می گوید اینها نمی

توانند در فرد طبیعت پس شما فلسفه بلد نیستید که
تشخص به وجود است تشخیص به وجود است یعنی
وجود همان طبیعت اگر قرار شد این در طبیعت نباشد
چطور می خواهد در فرد باشد!
(پرسش پاسخ:)

فرد صلاه است الان دعوا سر فرد صلاه است

.....

گفتیم تعدد ذکر فرد طبیعت صلاه است ایشان می
گوید نمی....

.....

ثبت ولایه امیر المؤمنین یعنی حرف آقای خوئی
درست درآمد یعنی شما در واقع نشان دادید که این
تعدد ربطی به فرد صلاه ندارد خودش یک چیز دیگر
است نوکرش هم هستیم چشم حکمی هم دارد تکلیف
آن را در فقه معلوم کنید. طبیعت یک ماهیت است
وقتی وجود پیدا می کند تشخیص پیدا می کند. بنابراین
(آقای خوئی می گوید) حرف مهمش این است من به
رفقا می گویم ما در مؤسسه آیت الله مصباح درس می

دادیم آموزش فلسفه یک عده از رفقا خیلی با فلسفه بد بودند هیچ کس هم نمی توانست آنها را قانع کند استاد بزرگوار حضرت آیت الله فیاضی یکبار من را صدا زد گفت اجازه می دهی اینها را سر درس شما بفرستیم گفتم بفرما بعد گفت حالا می خواهی اینها را چه کار کنی گفتم شما اینها را بفرست من با آنها تفاهم می کنم نگران نباش. اینها را فرستاد سر درس ما الان با رفقای قوی ما در انتخابات حضرت آیت الله رئیسی آمدند ما را پیدا کردند بعضی از قرارگاههایی که زده بودیم خیلی یکی از آنها از سادات بسیار گفت حاج آقا آن جلسه زندگی ما را عوض کردم من برداشتم رفتم سر بحث مثلاً در آموزش فلسفه یک بحثی داریم سر تشخص و وجود همین فرمایش آقای خوئی را سر جلسه آوردم گفتم آقای خوئی اینطوری می گوید اینطوری می گوید اینطوری می گوید گفت اینها را می گوید گفتم بله برو مراجعه کن تنقیح جلد هجده بحث خلل این فرمایش آقای خوئی را در بیاور آقا این عبارت آقای خوئی را آورد گفت انصافاً آقای خوئی همینطور دارد می گوید گفتم پس مراجعه کن این موسوعه آقای خوئی در بحث های اصولی در ذیل مسئله تعلق اوامر به فردی یا طبیعی بین فرمایش آقای خوئی خواند و خواند و خواند آمد گفت عجب گفتم بین آنها بیشتر از من و تو فلسفه

خواندند ولی می دانند باید فلسفه را کجا بکار ببرند اینطوری نیست که نخواندند هم مرحوم آقای بروجردی خیلی خوانده بود هم آقای خوئی خیلی خوانده بود هم مسلط. خیلی روی این بنده های خدا اثر کرد بعد همان سبب شد یک چیزی برای ما بوجود بیاید رفتیم یک تحقیقاتی کردم دیدم چهل پنجاه تا مسئله فلسفی جدی در فقه و اصول آقای خوئی دارد همه در فقه خیلی خوب از آن استفاده می کند هم در اصول یکی از جاهایی که خیلی قشنگ استفاده می کند آقای خوئی خلاصه حرفش این است می گوید جزء فرد باید به جزء ماهیت برگردد و الا این فرد آن ماهیت نیست.

خلاصه تعبیر قشنگ آقای خوئی این است:

فهی خارجة عن حقيقة الفرد این ملابسات و مقارنات خارجة عن حقيقة الفرد كخروجها من نفس الطبيعة می گوید اگر از طبیعت خارج است از فرد هم خارج است و الا این فرد تشخص آن طبیعی است. مگر می شود یک چیزی تشخص طبیعی باشد فرق بین طبیعت و فرد در وجود است وجود هم تشخص دارد

(پرسش پاسخ:)

آن موقع آن یک چیز دیگر می شود عرض کردم ثبت ولایه امیرالمؤمنین. پنج تا طبیعی با هم تشخیص می شود پنج تا طبیعی منضم به هم

بنابراین محقق خوئی آمد با یک پهلوانی الان این حرف آقای خوئی فقه اکبرش اصالة الوجود است و تشخیص به وجود است قاعده اصولی از آن درآورده پیاده اش کرده فتوا داده در فقه که من خلل جزء مستحبی چرا؟ چون اصلاً جزء مستحبی ندارم. این می شود همان فرمایش حضرت آقا فقه اکبر درست شده فقه اوسط درست شده آمده دارد فتوا می دهد به کمک فلسفه فتوا می دهد هنر این است یعنی آقای خوئی فتوا داده دست زده به لحنه دارد فتوا می دهد این بحث های تشخیص مال گوشه اتاق هم نیست فتواست

فهی خارجة عن حقيقة الفرد كخروجها من نفس الطبيعة

خدا حفظ کند آقای حائری را آدرس هم برای ما نوشته ذیل این موسوعه الامام الخوئی ج 18 ص 3

علی ایّ حال نتیجه حالا برگردیم آقای خوئی فتوا دادند ما خلل به جزء مستحبی نداریم چون جزء

مستحبی نداریم نمی فهمیم جزء مستحبی چیست که آقایان می دهند. این حرف آخوند غلط است که ما جزء مستحبی داریم. مشهور می گوید جزء مستحبی داریم حالا بعد فتوای صاحب عروه را می خوانید. خلل به جزء مستحبی داریم ایشان می گوید نداریم.

خلل مستحبی نداریم که هیچ لذا نه زیاده در آن هست نه نقیصه ولش کن

در جزء واجب هم خلل به زیاده نداریم. خلل فقط خلل بالنقیصه هست اگر خلل بالنقیصه شد آن موقع این بین این اشکال بحث خلل است حالا اگر کسی خوب این را تلقی کرد امام (ره) آمده این را حل کند. و ما در آن جلسات درسی بیان امام را برای حل این بحث کردیم دیگر نمی خواهم بحث کنم من فقط خواستم سوال را در خلل طرح کنم ولی این شاء الله در لاتعاد هم با آن کار می کنیم آنجا تکرارش می کنم که دیگر بیشتر از این تکرار نشود.

راه حل امام برای این اشکالها: تصویر جامع در مرکب اعتباری

امام (ره) کاری که کرده یعنی وعده ای که امام داده این است امام می گوید می دانید اینجا مشکل آقایان چیست یک مشکل آقایان در خود جامع در مرکبات

اعتباری است. اگر تکلیف جامع در مرکبات اعتباری معلوم شود من یک مرکب اعتباری دارم به نام صلاه این صلاه می شود برایش جزء الفرد تصویر کرد می شود برایش جزء الماهیه تصویر کرد یعنی الان اشکال آقای خوئی برمی گردد می گوید جزء الفرد را نتوانسته تصویر کند. اول جامع در مرکبات اعتباری باید تصویرش کنیم. اگر ما توانستیم جامع را در مرکب اعتباری یعنی صلاه جامع را تصویر کنیم که این مرکب اعتباری ما یعنی صلاه یک جامع دارد که در این جامعه شما اجزاء و ارکان و قواطع و موانع را می بینید چون صلاه می دانید یک قاطع دارد یک مانع دارد خدا رحمت کند اینها را هم شیخ انجام داده شیخ در رسائل آخر بحث های براءت و اشتغال حتماً آن را بخوانید آن تکه رسائل را ولش نکنید هرکس نخواند فقیه نمی شود من صادقانه به شما می گویم شیخ آن تکه اش خیلی عالی است ما این استاد بزرگوارمان در اهواز خیلی خوب این تکه را به ما درس داد یعنی تا تاء تمت آن ... آنجا انقدر قشنگ عبارات شیخ عالی است قاطع چیست مانع چیست جزء چیست رکن چیست خیلی عالی چون آنجا می خواهد بحث اشتغال را انجام دهد

در مرکب اعتباری اگر شما مرکب اعتباری داشتید و این مرکب اعتباری را توانستید برایش یک جامع تصویر

کنید امام می گوید آن موقع من برای شما جزء الفرد را درست می کنم. اشکال آقای خوئی هم درست است ولی یک مقدار خلط حقیقت و عبارت در آن هست. آقای خوئی راست می گوید با نظر دقّی اگر کسی وارد شود همه اجزاء فرد به اجزاء ماهیت برمی گردد حرفش درست است می شوند ماهیات خورها امام انقدر عالی این را حل کرده این یک میناست

بعد امام می فرماید اگر شما در مرکب اعتباری مبنا را درست کنید یک تکه دیگر هم دارد ما دیگر چون دوستان وقتشان محترم است ساعت 10 هم وعده داده اند آن تکه اش را برای فردا می گذارم آن هم قشنگ درست می کند با این دوتا مجموعه می خواهد بگوید می شود جزء الفرد را حل کرد می شود شرط الفرد را حل کرد جزء الماهیه را حل کرد شرط الماهیه را حل کرد می شود خلل را به نقیصه هم سرایت دارد

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

1401.07.16

جلسه سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه مرور مباحث سال گذشته

بحث ما گفتیم بحث کتاب خلل است الخلل فی الصلاة حضرت امام است و عرض کردیم در این بحث خلل ما بالاخره پنجاه و چهار پنج جلسه درس دادیم الان هم قصد تکرارش را نداریم فقط موضوع بحث را از آن دو سه جلسه اول می گوئیم بعد وارد بحث لاتعداد می شویم.

موضوع بحث ما در بحث خلل این بود که امام در مقدمه خلل عباراتی دارند که آدم قطع پیدا می کند که ناظر به فقهاء معاصر خودشان هست

مرور جلسه قبل

یکی از فقهاء معاصر امام محقق خوئی هست که ایشان به نظر ما متأسیاً لشیخ عبدالکریم حائری خواسته بگوید ما اصلاً با موضوع خلل مشکل داریم در کجا؟ گفتیم آقای خوئی می گوید من نمی توانم خلل بالزیاده را در زیاده عمدی تصویر کنم چرا؟ عبارتی را از آقای خوئی خواندیم آقای خوئی فرمودند که ما خلل بالزیاده را زیاده عمدی را نمی توانیم تصویر کنیم به جهت اینکه نمی فهمیم زیاده عمدی یعنی چه ما خلل به نقیصه را می فهمیم اما خلل بالزیاده را نمی فهمیم آقای خوئی استدلالی کردند گفتند مشهور می گویند زیاده عمدی مبطل است بخاطر که اینطور می گویند که آنچه از شارع فهمیدیم صلاهُ است با یک کیفیت خاص و اگر کسی در این کیفیت خاص یک جزئی را عمداً اضافه کند کیفیت به هم می خورد لذا زیاده عمدی مبطل است. فرمایش آقای خوئی این است. بعد فرمودند عبارتشان این بود

و فيه ان هذه مصادره واضحة اين خيلي مصادره هست چرا؟

اذ لم يثبت ان الكيفية المزبورة مقيدة بعدم الزيادة

شما اول ثابت بکنید که این جزء مثلاً بشرط لاست از زیاده اگر بشرط لا شد این بعد می شود نقيصه لذا من نمی فهمم زیاده یعنی چه.

بحيث يكون الجزء ملحوظا بنحو بشرط لا بالنسبة الى الزائدة عليه اگر ثابت شد که مثلاً در نماز دو رکعتی یک تشهد داریم و لاغير تشهد دوم تشهد اول را خراب می کند نقيصه می شود و اگر فرض کردیم اینطوری باشد دیگر شما نمی توانیم زیاده را چیز کنید در واقع خلل بالزیاده برمی گردد به خلل به نقيصه.

لذا ایشان می گوید ما وجود چنین قیدی را نداریم اگر هم داشته باشیم نقيصه می شود. موسوعه امام خوئی ج 18 همان اولش در بحث خلل.

لذا محقق خوئی می گفت من نمی فهمم من به دوستان عرض کردم این مطلب به شکل جامعتری در کتاب الصلاة آشیه عبدالکریم هست یعنی مطلب از آقای خوئی نیست از آشیه عبدالکریم حائری هم

هست. علت جامعتر بودنش هم سر درس گفتیم که باز کنارش می گذاریم.

یا مثلاً مشکل دوم ما در مسئله خلل، خلل بود در بحث جزء مستحبی. حالا عبارت عروه همه را می گیرد آقای خوئی باز پاورقی زده نمی فهمیم چرا؟ بعد گفتیم محقق خوئی انصافاً از آن فقہائی است که اینجا خیلی خوب فلسفه بکار برده استدلالش صددرصد فلسفی است چطور؟ آقای خوئی فرموده اصلاً من جزء مستحبی نمی فهمم یعنی چه آن حرفهایی که آخوند زده که من یک جزء الماهیه دارم یک جزء الفرد دارم مثل اینکه آخوند یادش رفته که فرق بین ماهیت و فرد بوجود است وجود به ماهیت تشخص می دهد. گفتیم لذا عزیزان ما باید قشنگ اینها را چون من آدرسهایش را دادم توضیحاتش را دادم شما قطعاً رفتید عبارتها را خواندید من دیگر خیالم راحت است.

محقق خوئی با آن توضیحاتی که دادیم عبارتشان این شد

اذ لا وجود لجزء مستحبی که يتصور فيه الزیاده ما جزء مستحبی نداریم چرا جزء مستحبی نداریم؟ خود آخوند توضیح داده. ما جزء مستحبی نداریم و هذا من غیر فرق بین جزء الطبیعه و جزء الفرد نه در طبیعت می شود جزء مستحبی دست پیدا کرد نه در فرد چرا؟

اذ لايزيد هو عليها الا باضافة الوجود

فرق فرد و طبيعت اين است كه طبيعت ماهيت است فرد هم وجود آن ماهيت است

فرد الطبيعة ليس الا الطبيعة الموجود و عينها

فرد طبيعت يعنى وجود آن طبيعت

و لايزيد عليها من حيث كونه فردا لها بشىء اصلا

معنا ندارد كه اين فرد طبيعت باشد يك چيزى اضافه داشته باشد

و اما سائر الملايسات و الخصوصيات التى تقترن بها الافراد مما يوجب المزية او النقيصة او لا يوجب شيئاً منهما فهى خارجة عن حقيقة الفرد

بقية ملايسات هستند كه توضيح داديم مثلاً آخوند مى گفت در جزء الفرد مثلاً تكرر ذكرى اتفاق مى افتد آقای خوئی مى گوید نه. اين اگر فرد آن ماهيت است اختلاف بين فرد و ماهيت وجود است وجود تشخص داده لذا ما وقتى وارد موضوع خلل مى شويم آقای خوئی مى فرمايد كه اينها امورى هستند كه خارجند چرا؟ عبارت

کخروجها النفس الطبيعة اينها از فرد خارجند کما
اينکه از طبيعت خارجند. اگر طبيعت صلاةً با یک ذکر
مثلا سبحان ربی الاعلی درست شود ديگر بقیه اش تمام
است تکریر ذکر کاری به طبيعت ندارد کاری به فرد هم
ندارد.

(پرسش پاسخ:) اگر نتیجه مستحبی داریم
باز اشکال وارد است

حالا بگذار اول جزء مستحبی را درست کنیم ببینیم

..... اشکال دوباره اینجا هم وارد می شود

آن می شود نقیصه اشکال اول ناظر بود به اينکه
زیاده اش مخل باشد در محدوده زیاده بود بله ديگر
اعم. اشکال دوم این است که اصلاً ما جزء مستحبی
نداریم که نه زیاده در آن هست نه نقیصه. دومی ديگر
کاری به زیاده ندارد. اصلاً در تصویر جزء مستحبی شما
را گیر انداخته می گوید شما مستحبی برای ما معنا کنید
تا ما

ایشان در معظم اجزاء می گوید بعضی وقتها ماهیت
معظم اجزاست یکبار به یک قسم تعیین پیدا می کند
یکبار به قسم ديگر

حرفی نداریم بگذار به جامع برسیم چشم. شما ما را
بردی در جامع الان می رسم

این ملابست

حالا هرچه باشند ضرری به این نمی زند اینک نمى
شود ملزمه می گوید من دارم به شما اشکال می کنم
جزء مستحبی نداریم تو می گویی ملابسات را چه کار
می کنیم حالا می گوییم چه کار می کنیم فرض کن
نتوانیم اشکالش را جواب بده اشکال را که با اشکال
جواب نمی دهند شما جواب اشکال آقای خوئی را بده

.....

نه بر فرض قبل پس یعنی جزء مستحبی نداریم.

این خیلی مهم هست عبارت بخوانید کلمات بزرگان
را یاد بگیرید عبارت بخوانید زود نگذرید و الا فقیه نمی
شوید

كخروجها عن نفس الطبيعة اینها هم از طبیعت
خارجند هم از فرد خارجند

و انما هی من العوارض اللاحقة للأفراد مثلاً كقصر
زید و طول زید و سواد زید و بیاض زید و نحو ذلک

ایشان می خواهد بگوید طول زید که به فردیت زید
ربطی ندارد زید فرد ماهیت انسان است حالا زید طویل
یا زید قصیر. من عمداً می خوانم که بعد با این کار دارم

فانها غیرمقومه لفرديته للانسان كما انها غير دخيلة
فی الطبيعة نفسها

بعد یک اضافه ای هم دارد البته می فرماید که جزء
که این حرف آقای آخوند درست است ما حرفی نداریم
یک مستحب نفسی در ظرف صلاه داشته باشیم

و علی الجملة فالجزئیة تساوق الوجود هرچه جزء
است واجب است

و لاتکاد تجتمع مع الاستحباب فالجزء الاستحبابی
غیرمعقول و ما یترعی من ذلك کالقنوت فلیس هو من
الجزء فی شئ بل مستحب نفسی ظرفه الواجب

امام می گوید این هم غلط است حالا می گوئیم این
دیگر دعواست

فلاتتصور فيه زیاده کی تشمله ادله بالزیاده این هم
نمی شود

حالا ما اولین نکته ای که از آن استفاده کردیم این بود که فقهاء ما با فلسفه دارند فتوا می دهند. و آقای خوئی دارد فتوا می دهد هیچی هم اینور و اونور نکرده قشنگ گفته یعنی چی طبیعت ماهیت وجود تشخص تمام شد رفت.

(پرسش پاسخ:) این تحلیل است یا فتوا در فتوا تغییر می کند بالاخره جزء مستحبی ...

می گوید جزء مستحبی در صلاة نداریم

.....

مستحب نفسی است در ظرف صلاة غیر از جزء استحبابی در صلاة است تو داری فتوا می دهی که من جزء مستحبی در صلاة ندارم

حالا در هردو صورت می شود یک در رساله نوشت

راست می گوید شما می گوید خروجی علمیش چه می شود من نمی دانم الان شما اگر از یک فقیه سوال کنید می گوید من جزء مستحبی در صلاة ندارم الجزئیة تساوق الوجود

چرا؟

به همین دلیلی که دلیل فتوایش هست می گوید فالجزئیة تساوق الوجود

بله اگر بخواهیم فقیه نباشیم همینطوری خالی بلاشی خروجی بگیریم بگوییم بله همه یکطور نماز می خوانند درست است راست می گویند همه یکطور نماز می خوانند اما بخواهیم فتوا بدهیم ایشان می گویند من جزء مستحبی در صلاة ندارم

این دیگر خیلی معرکه معرکه هست

..... آخوند در متعلق اوامر و نواهی یعنی

اصلاً آقای خوئی اشکالش از همانجاست اگر عبارت آقای خوئی را در متعلق دیده باشید آنجا همین اشکال را دارد بعد می گویند من در تعجبم از استاد محقق نائینی چرا این را نفهمیده که ما در تعجبیم آقای خوئی چطور آنجا از نائینی جدا شده منتها من الان نمی خواهم نائینی را بگویم چون اگر گفتم دیگر یک جای دیگر می روم من دیگر فقط مختارم را می گویم با کمال اعتذار. آنجا آقای خوئی اصلاً مشکالش همین است این حرف را ایشان اول بار در اینجا زده در محاضرات زده

همانجا که متعلق اوامر و نواهی را بحث کرده گفته اصلاً من نمی فهمم اینها چه می گویند نائینی آنجا یک حرفی زده آقای خوئی می گوید یعنی چه این چه حرفی است می زنی لایلیق بشأن نائینی اینطور حرف زدن.

مبنای فلسفی بیان محقق خوئی

اصل حرفش همین یک جمله هست که عرض کردم می گوید ما یک طبیعت داریم یک وجود داریم این فرمایش آقای خوئی الان بعضی از فیلسوفان به این فتوا می دهند بگذار اول فلسفه این را یک ذره برایتان درست کنم استیحاش نکنید. الان بعضی از فیلسوفان به فرمایش آقای خوئی فتوا می دهند نتیجه حرف آقای خوئی این است که وقتی من می گویم زید در زید ده تا طبیعی وجود پیدا می کند یعنی وجود جوهر را دارم وجود کم را دارم وجود کیف را دارم وجود عین را دارم حرف آقای خوئی معنایش این است وقتی من می گویم زید ده تا طبیعی در زید وجود پیدا کردند مشهور فلاسفه این را قبول ندارند یعنی آقای خوئی فلسفه اش اینجا فلسفه هست ولی فلسفه متوسطی است که الان طرفدار دارد. ولی این فلسفه دارد مبنای فتوا می شود حالا من بعداً برایتان عرض می کنم بعد امام می خواهد بگوید اصلاً شما چرا فلسفه را در فتوا می آورید بیخود کردید این کار را کردید نه فلسفه اعلی نه فلسفه متوسط

کنارش بگذارید فتوایتان را ما برایتان درست می کنیم که نوکر دلیل شوید.

مشکل ما در دلیل اینجا چیست؟ دلیل می گوید فاسجد سجدة السهو لكل زیادل و نقيصة این روایت است آقای خوئی می گوید نه من نمی فهمم لكل زیاده یعنی چه لكل نقيصة. لكل هم نه فقط واجب.

(پرسش پاسخ:) چرا قید عمدی را می آورند

عمد و سهوش برای بعد ادله هست ما اول داریم تصویر موضوع می کنیم آن عمد و سهوش مال دلیل است لذا بنابراین محقق خوئی خوب توجه کنید من اول اصلاً نمی خواهم شما به فتوای کسی ایمان بیاورید موضوع را بفهمیم چقدر جدی است بعد بفهمیم که چرا مقام معظم رهبری می گوید شما فقه اکبر می خواهید. این خیلی برای ما مهم هست بعضی الان در حوزه این وسطی هم انکار کردند بعضی گفتند اکبرش را می خواهیم اوسطش را اصول را نمی خواهیم ما این هم نشان دادیم این هم غلط است. سر درس بعدی گفتم مراجعه کنید. من فعلاً این مدل برایم مهم هست کار هم ندارم که کی چی می گوید شما فتوا بدهید بالاخره آدم یک چیزی باور می کند فتوا می دهد مهم این است

که اکبرش را داریم اوسطش را داریم بعد هم باید برویم سراغ کتاب و سنت.

(پرسش پاسخ:) در واقع امام می خواهد بگوید مستقیم از فقه اکبر نیاییم در فقه اصغر

بله این همان است که گفتیم مثلاً بعضی ها امام(ره) ما الان مثال داریم در تفسیر امام آیه سوره حشر را دارد بحث می کند در نامه آسید احمدآقا که بعضی ها به امام نسبت می دهند اما از این حرفش دست برداشته ما می گوئیم ابدأ دست برنداشته امام تا آخرش هم وقتی آمد در تلویزیون هم وقتی به نامه نوشت به آسید احمدآقا سال 63 قشنگ سر حرفهایش ایستاده بود اکبر را می خواهیم اوسط هم می خواهیم محکم هم دارد می گوید هرکس اکبر و اوسط را گیر کند نمی تواند فتوا بدهد می آید کتاب را خراب می کند یا سنت را خراب می کند. اکبر و اوسط را باید یاد بگیرد بعد حریم خلط حقیقت و اعتبار را کنار بگذارد تا بتواند فتوا دهد. هردوتاش الان ما این فقه الخمینی که می گوئیم مال این است نمی خواهیم هم شما فتوای امام را باور کنید آقا یک جمله قشنگی دارد می گوید من که نمی خواهم شما از امام تقلید کنید ولی بگویید این را امام گفته ما قبول نداریم. حرفی نداریم. الان تمام مسئله این است

این خیلی برای من مهم هست که یک کسی محکم بگوید این هست فتوای من این نیست حرفی نداریم حالا عنایت کنید سازمان ما چی شد

آقای خوئی آمدند در بحث موضوع خلل به صاحب عروه گیر دادند در جلد هجدهم همین عبارتهایی که خواندم گیر خیلی روشن که اصلاً ما نمی فهمیم شما چرا موضوع خلل را به زیاده می زنید چرا موضوع خلل را در جزء مستحبی پیاده می کنید اصلاً پیاده شدنی نیست من جزء مستحبی ندارم که بخوام در آن خلل پیاده کنم

بیان امام در نقد کلی بیان محقق خوئی

امام(ره) در خلل دوتا مطلب مهم دارد می گوید هرکس این دوتا مطلب مهم را خوب یاد بگیرد راحت می شود

نقد فلسفی بیان محقق خوئی

مطلب اول: اولاً آن حرفی که آقای خوئی در فلسفه زده غلط است که آن را امام باز نمی کند می گوید ولش کن ما دنبال آن بحث های فلسفی نمی افیم یک بحثی در فلسفه دارند که آیا من می توانم بگویم زید یعنی ده تا مقوله ای که تشخیص پیدا می کنند؟ حرف آقای

خوئی معنایش این است وقتی شما می گوئید زید، زید وجود طبیعت انسان است بعد مقارنی دارد به نام طبیعت کمّ مقارن و ملابسی دارد به نام طبیعت کیف مقارن و ملابسی دارد به نام طبیعت اضافه، مقارن و ملابسی دارد به نام طبیعت فعل و انفعال و چه ده مقوله عشر سوال این است وقتی یک چیزی وجود پیدا می کند ده چیز وجود پیدا می کنند که می شود زید یا یک وجود است؟

فرمایش آقای خوئی که عجیب است ایشان اینجا از آقای نائینی هم جدا شده چون اینجا نائینی خیلی خوب حرف زده. منتها این را ما در متعلق بحث کردیم و آن هم از شواهد فقه اوسط است یعنی قشنگ یک فقه اکبری بوده آمدند سراغ قاعده اصولیش بین دعوا این است من چرا عبارتش را خواندم آقای خوئی می گوید وقتی ما می گوئیم زید، زید یعنی وجود طبیعی انسان سوال این است همین که بگویم وجود طبیعی انسان می شود زید یا وجود طبیعی انسان به اضافه وجود طبیعی کمّ به اضافه وجود طبیعی کیف به اضافه وجود طبیعی این عبارتش را خواندم آقای خوئی می فرمود وقتی زید می گوئید زید یک ملابساتی دارد سر زید، حجم زید، امام می گوید ریشه این اشکال به آخوند برمی گردد آخوند می دانی مشکلتش چه بوده آخوند

وقتی خواسته در کفایه جامع تصویر کند یک دفعه گفته ما جامع را با اصالة الوجود تصویر کنیم یکی از قولهایی که آخوند در جامع من این را برایتان توضیح می‌دهم اصولیش را توضیح می‌دهم ما باید تکلیفمان را اول در فقه اکبر با آقای خوئی معلوم بکنیم و نشان بدهیم البته آن حرف هم طرفدار دارد بعضی از فیلسوفان ما الان به حرف آقای خوئی فتوا می‌دهند خودشان هم اول انکار می‌کردند وقتی به آنها گفته شد گفتند یعنی این الان فتوای فلسفی در آن هست یعنی شما یک بحث فقه اکبری با آقای خوئی دارید که ببینید تکلیف فلسفه آنجا چیست 1. ، 2. یک بحث فقه اوسطی با آقای خوئی دارید 3. یک بحث فقه اصغری با آقای خوئی دارید.

نقد اصولی امام به بیان محقق خوئی

فقه اوسطش این است جامع است دعوا سر این است که ما به چی زید می‌گوییم آخوند در کفایه یک حرفی زده گفته ما به آن واقعیت متشخص خارجی می‌گوییم زید کوچولو باشد بزرگ باشد کوتاه باشد بلند باشد زید است چرا زید است؟ بخاطر اصالة الوجود.

امام می گوید آقای آخوند کار ما را خراب کردی این را الان می خواهم برایتان توضیح دهم این توضیح می خواهد

اگر کسی در بحث جامع، جامع در اعلام شخصیه چطور درست می شود؟ الان بحث شما روی زید رفت وقتی می خواهید آقای خوئی را نقد کنید اطلاعات اصولیتان را بیاورید برگردید در کفایه جامع را در اعلام شخصیه از زبان آخوند در بیاورید فقط آخوند می خواهد من واقعاً نمی دانم عزیزانی که می خواهند بدون کفایه مجتهد تحویل دهند چه کار می خواهند بکنند خدایی نمی دانم یعنی بی تعارف آدم نمی تواند از حوزه کم بگذارد.

ثالثها در کفایه داریم در بحث قول به تصویر جامع

ان یکون وضعها کوضع الاعلام الشخصیة کزید کما لایدر فی التسمیة تبادل الحالات المختلفة من الصغر و الکبر و النقص بعض الاجزاء

زید دستش قطع می شود چشمش کور می شود پایش قطع می شود بزرگ می شود قدش بلند می شود حجم بدنش زیاد می شود کم می شود زید است بعد آخوند اینجا نقدش این است

ففيه ان الاعلام انما تكون موضوعة للاشخاص و
التشخص انما يكون بالوجود الخاص

يعنى اولین اشكالشان این است آقای خوئی شما در
جامع آخرش چه کار کردی ما نفهمیدیم آخرش چی
ابوالاصول حوزه تو در جامع گیر داری اول یک اشکال
فلسفی داری بعد یک اشکال اصولی داری تا برود بعد
روایت را خراب می کنی چه کار کنیم فقه اینطوری است
تو می خواهی بروی نوکر روایت ائمه شوی با یکسری
اطلاعات غلط اصولی و فلسفی ات می خواهی روایت
را خراب کنی.

حالا من جامع را توضیح می دهم این حرف زید هم
توضیح می دهم اما دیگر خودتان را آماده کنید بالاخره
ما می خواهیم یک توضیح کلی و مختصر اول معلوم
شود که اینجا درگیریتان با آقای خوئی یا آشخ
عبدالکریم و معلوم هم شود اینها حرفهای آخوند را دارند
نسخه بدل می کنند تحویل می دهند یعنی چیزی
حالا دانسته یا نادانسته گاهی وقتها آدم نمی داند ولی
در دخیله ذهن و نفس شریفش حرف آخوند را دارد
تحویل می دهد من که کفایه یادم نیست خوب
نخواندم عبارتها را بلد نیستم دهانم آب می افتد

«وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

جلسه چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

توضیح مبنای فلسفی محقق خوئی (تحلیل رابطه طبیعی و فرد)

بحث ما درباره فرمایشات محقق خوئی بود و عرض کردیم که آقای خوئی در دو مسئله ما با ایشان گرفتاری داریم مسئله اول این است که ایشان یک مبنای حکمی قوی را برای انکار جزء مستحبی بکار می برند بعد دوستان گفتند این را یک کم بیشتر توضیح دهیم ما هم می گوئیم چشم

توضیح بیشترش را شما مراجعه کنید محاضرات جلد 3 من یک تیکه از مطلب را که توضیح این مسئله هست برایتان توضیح می دهم و می خوانم که ببینید آقای خوئی فقط اینجا این کار را نکرده این اصلاً یک مبنایی است و بعد با این مبنا با استادش محقق نائینی درگیر شده. این مبنای حکمیش هم در فقط اوسط به او کمک می کند هم در فقه اکبر هم در فقه اصغر یعنی آقای خوئی فقه اکبری دارد در هردو جا از آن خوب استفاده می کند و انصافاً هنرمند است این مهمتر از

نتیجه هست مجتهد کسی است که منظم حرف بزند. هرطور نتیجه بگیرد نوش جاننش چون حقیقت هست بلکه مطلق اجتهاد را دارد منظم حرفش را می گوید و نتیجه می گیرد این مهم هست. از این جهت هم خود ایشان هم استادشان محقق نائینی هم امام این را بطور منظم یعنی می دانند دارند چه کار می کنند آدم یقین می کند مسلط بر فلسفه و اصولند بعد هم می آید در فقه نتیجه گیری می کند. آقای خوئی کجا این بحث را کرده

هل الاوامر متعلقة بالطبائع أو الافراد

در موسوعه جلد 45 می شود

ایشان در اینجا یک بحثی می کند که استاد ما محقق نائینی یک حرفی اینجا زده و برای این بحث که حالا توضیح می دهم یک ثمره قائل است. یادتان هست در کفایه از بحث های مهم است که آیا اوامر و نواهی به طبیعت می خورد یا به فرد. طبیعی مثل انسان فرد یعنی زید همین بحثی که الان داریم می کنیم آیا امر به طبیعی می خورد یا امر به فرد می خورد طبیعی مثل صلاة فرد یعنی صلاة خاص با مشخصات فردی اگر من گفتم امر به طبیعی می خورد یعنی امر به

طبیعت صلاة خورده در صلّ. اگر گفتم امر به افراد می خورد یعنی امر خورده به صلاة خاص این نقطه که خصوصیات فردیه در آن باشد

محقق نائینی یک بحثی دارد بحث بسیار خوبی دارد محقق نائینی بحث این است که این بحث بی ثمر نیست آقای خوئی اعتقاد دارد که این بحث از بحثهای مهم ولی بی ثمر است. که حالا ما در همین بحث خودمان بگوییم نه این بحث بین چقدر ثمره دارد ثمره اش الان انکار جزء مستحبی است چرا شما می گوید بی ثمر است. الان که این را می خوانید شما به آقای خوئی می گوید حالا آن ثمره آقای نائینی را ولش کن خودت برایش ثمره در فقه درست کردی وقتی پیاده اش می کنم می بینید قشنگ شما می فهمید ثمره پیدا کرده ایشان نفیش ناظر به نفی آقای نائینی است فعلاً بنده خدا کاری به بقیه اش ندارد می خواهد بگوید آن ثمره ای که نائینی گفته غلط است. یک مقدار بالاخره استاد شاگردی است گاهی وقتها شاگردها به استادها گیر می دهند و این هنر حوزه هست که در کار علمی رشد می کنند و الا الان که می گویم می بینید قشنگ از ثمرات خوب این بحث همین بحث خودمان هست که الان می بینید.

آقای نائینی گفته اینکه من بگویم امر به طبیعی خورده یا به فرد خورده چه کسی گفته بی ثمر است آقای خوئی می گوید بی ثمر است. اگر اینطوری شد

ثمره متعلق احکام از دیدگاه محقق نائینی

آقای نائینی اینطوری می گوید اگر من قائل شدم به اینکه امر به فرد خورده مجبورم در اجتماع امر و نهی اجتماعی شوم و اگر قائل شدم به اینکه امر به طبیعی خورده در اجتماع امر و نهی امتناعی نمی شوم حرف آقای نائینی این است چطوری؟ پیاده اش کنیم

اجتماع امر و نهی یعنی من یک امری دارم به صلاه یک نهی دارم از غضب امر به صلاه خورده نهی به غضب خورده. آقای نائینی می فرماید اگر من در تعلق امر به طبائع گفتم امر به صلاه به فرد خورده آن موقع غضب از مشخصات طبیعت صلاه است چرا؟ چون صلاه در این اتاق مأمور به است الان این اتاق غضبی است صلاه در این اتاق می شود صلاه در دار غضبی پس غضبی بودن می شود از مشخصات طبیعت صلاه آقای نائینی می گوید. می گوید وقتی من می گویم امر خورده به طبیعی نه، امر رفته سر طبیعت صلاه کاری به صلاه در این اتاق ندارد. اگر امر به طبیعت صلاه بخورد غضب بی ارتباط است نهی به طبیعت غضب خورده به

صلاةً هیچ ارتباطی ندارد اما اگر امر به فرد صلاةً به تشخص صلاةً بخورد تشخص صلاةً الان غضبی بودن جزء..... صلاتی بودن جزء تشخصات غضب است اگر کسی گفت امر رفته سراغ فرد نهی رفته سراغ فرد آن موقع یک چیزی به نام غضب هم مأموربه هم منهی عنه می شود محال. این ثمره هست ثمره به این خوبی

یکبار دیگر:

اجتماع امر و نهی عنوان صلاةً مأموربه عنوان غضب منهی عنه هست مشهور اینطوری می گویند بعد دعوائیمان می شود که این جایز است یا جایز نیست نائینی می گوید اول تکلیف خودتان را در آن مسئله معلوم کنید شما در اوامر و نواهی با طبیعت کار می کنید یا با فرد؟ اگر با طبیعت کار می کنید جوازید طبیعت صلاةً مأموربه طبیعت غضب منهی عنه هست اگر با فرد کار می کنید دیگر نمی توانید. اگر با فرد کار می کنید یعنی امر آمده تا مشخصات صلاةً، صلاةً متشخص با خصوصیات خاص امر به آن خورده یعنی امر خورده به خصوصیت غضبی بودنش. نهی هم از اینطرف خورده به مشخص عنه طبیعت غضب که منهی عنه نیست نمی شود. می شود تعلق امر به عنوان غضب

و تعلق نهی به عنوان غضب. نائینی می گوید این ثمره است این دعواست

آقای خوئی می گوید نه این ثمره غلط است البته بیشتر می گوید می گوید هیچ ثمره ندارد حالا ما وقتی این را گفتیم شما در بحث خودمان هم می بینید این بحث قشنگ بحث خود ما همین است ما باورتان بیاوریم که این فقهاء بی حساب حرف نزدند چهارتا آدمی که عبارتهای اینها را نخوانده الکی نیاید بگوید فلسفه باطل اصول باطل اول این را باور کنید.

آقای خوئی اول که بحث را می گوید به اینجا می رساند

و من هنا يظهر انه لاثمره للبحث عن هذه المسألة اصلا و لا تترتب عليها أية ثمره عملية

می گوید اصلاً این بحث هیچ ثمره ندارد حالا بعد می گوئیم چرا خودش چرایش را می گوید.

و ان كان الصحيح و التعلق الاوامر بالطبائع دون الافراد حق با آنهایی است که می گویند طبیعت نه فرد. این ثمره هست این حرف

بعد هم توضیح می دهد حرفها را می زند اینها را
می گیرد بعد می رسد سراغ استادش

الناحية الاولى اول حرف خودش را می زند ثابت می
کند ثمره ندارد

الناحية الثانية ما ذكره شيخنا الاستاذ چون خودش
مقرّر آقای نائینی است آدرس هم اجود است حتماً باید
امشب عبارتها را ببینید اگر نبینید فایده ندارد مقلد بنده
یا مقلد آقای خوئی می شوید عبارتها را ببین

ما ذكره شيخنا الاستاذ من انما الرد النزاع في هذه
المسألة الى أن الأمر هل تتعلق بالطبائع مع قطع النظر
عن مشخصاتها

مشخص یعنی آنی که تشخص به او می دهد

و لوازم وجوداتها في الخارج

لوازم مال آقای خوئی است مال آقای نائینی نیست
خودشان اضافه کردند چون بعداً می خواهند به این
برسند

بحيث تكون تلك اللوازم و المشخصات خارج عن
دائرة متعلقاتها و انما هي موجودة معها قهرا لاستحالة

كون الشيء موجودا بلا تشخيص او تتعلق بالافراد مع تلك الشخصيات بحيث تكون الشخصيات مقومه للمطلوب

نائینی می گوید آیا امر به زید خورده که طبیعی انسان باشد قدّ زید و حجم زید هم در آن باشد اگر به فرد بخورد اینطوری می شود زید می خواهد امر خورده به صلاه خاص که آن مشخصات مقوم مطلوبند فردش تشخیص

نائینی می گوید به فرد خورده که مشخصاتش داخلش باشند یا به طبیعی آقای نائینی می گوید که فالقائل بالتعلق الامر بالطبیعة اراد تعلقه بذات الشيء مع قطع النظر عن مشخصاته

اگر اینطوری بشه

و على هذا فتظهر الثمرة بين القولين في باب اجتماع الامر و النهی و ذلك لانه على القول بتعلق الاوامر و النواهي بطبائع دون الافراد و في مورد الاجتماع كالصلاه في الدار المغصوبة لايسرى الامر من متعلقه و هو طبیعة الصلاة الى متعلق النهی و هو طبیعة الغصب و لا العكس

امر سوار صلاةً است نهی هم سوار بر عنوان غضب
است هیچ ربطی هم به هم ندارند

لفرض انهما طبيعتان مستقلتان غاية الامر ان كل
واحدة منهما مشخصة للاخرى

باشه غضب می شود مشخص صلاةً، صلاةً می شود
مشخص غضب باشه نهی و امر که به مشخصات نمی
خورند به چی می خورند؟

و قد عرفت ان الامر و النهی لایسریان علی هذا القول
الی مشخصات متعلقهما فاذا لامناص من القول بالجواز
و اما علی القول بتعلق الاوامر و النواهی بالافراد
فلامناص من الالتزام بالقول بالامتناع فی تلك المسألة
چرا؟

ذلک لفرض ان الامر علی هذا القول متعلق بالصلاة
مع مشخصاتها و المفروض ان الغضب فی مورد
مشخص لها فاذا یکون متعلقا للامر

غضب می شود متعلق امر چون مشخص صلاةً است
متعلق نهی هم که بوده کار خراب می شود.

و علی الجملة

آقای خوئی کاشکی لوازم را نمی گفت لوازم حرف خودش هست یواشکی یک جا پا وسط حرفهای نائینی درست کرده که برگردد حرف خودش هم درست کند اما اصل حرف این است همین که من از خارج گفتم

نقد محقق خوئی به ثمره بیان شده

و قد تحصل مما ذكرنا ان هذه الفرضية التي فرضها شيخنا الاستاذ لو تمت لاصبحت المسألة ذات المثرة المهمة

آقای خوئی می گوید

ولكن فرضية خاطئة و غير مطابقة للواقع قد اشرنا اليه اجمالا و عليك تفسيره حالا تفسير مبنایش را می گوید تفسیر مبنایش را شما خواندید تفسیر مبنایش را می گوید

و كيف كان فالعجب منه قدس سرّه تعجب می کنم از نائینی كيف غفل عن هذه النقطة الواضحة حرف آقای خوئی چیست؟

آقای خوئی می گوید تشخص لوجود است مشخصات چه ربطی به تشخص دارند همان حرفی که دیروز زد. می گوید مثل اینکه نائینی حواسش نبوده

تشخص به وجود است طبیعت صلاحه طبیعت صلاحه
است بعد انقدر قشنگ این را می گوید حالا بفهمید
چقدر فلسفه زیبا درس می دهد من عبارت آقای خوئی
هم برایتان می خوانم فقط ببینید. آقای خوئی می گوید
حرف آقای نائینی چرا غلط است و عجیب است آقای
نائینی از این غفلت کرده

و هی ان هذه الاعراض ليس متعلقه للامر على كلا
القولین چه با طبیعت کار کنی چه با شخص کنی این
اعراض خارجند چرا؟ چون اعراض خودشان ماهیتند و
تشخص دارند تشخص با وجود است تشخص که با
اعراض نیست مثل اینکه آقای نائینی فلسفه ات ضعیف
است. بین عبارت آقای خوئی

ان کل وجود سواء كان جوهرًا ام عرضًا متشخص
فی الخارج بذاته فلا یعقل ان یکون متشخصًا بوجود آخر
و ذلك لما عرفت ان الوجود هو نفس التشخص و ان
تشخص کل شیء به فلا یعقل ان یکون تشخصه بشیء
آخر او بوجود ثان و الا لدار و تسلسل و علیه فتشخصه
بمقتضى قانون ان كلما بالغير وجب ان ينتهى الى ما
بالذات بنفس ذاته و هذا بخلاف الماهیه فان تشخصها
انما یکون بالوجود و امتیازها ان ماهیه اخرى به لا
بذاتها

چقدر حرف پخته ای است در فلسفه می گوید
ماهیت نمی تواند از ماهیت دیگر جدا شود

هذا معنى قولنا الشيء ما لم يوجد لم يتشخص
فالنتيجة هي ان التشخص الوجود بنفسه و الماهية تتبع
عروض الوجود لها و على هذا النتيجة اگر اینطوری شد
ان الامور ملازمة للوجود

آقای خوئی می خواهد بگوید که من ده وجود ملازم
دارم وجود جوهر وجود کم وجود کیف اینها ملازمند
حرف خوبی است ولی باید بگوییم آقای خوئی ملازم
حرف توست چرا در حرف نائینی آوردی

(پرسش پاسخ:) حرف خوبی است؟

خوب یا بدش سر جایش خوب و بدش را می گوئیم
من می خواهم بگویم وقتی کسی می خواهد تقریر کند
فقیه اینطوری است اگر عبارتها را نخوانی کلاه سر آدم
می رود الان در سیستم آقای خوئی چون ایشان می
گویند ماهیت تشخیص بوجود است می گویند این ده
تا ماهیت که یکی جوهر یکی کم یکی کیف است اینها
ملازم هم هستند ولی آقای نائینی نمی گویند اینها
ملازمند می گویند اینها یا مشخص هستند یا امارات

تشخص هستند این حرف یک حرف سومی در آن هست که آقای خوئی این را نمی گوید متأسفانه.

اثبات ثمره توسط محقق خوئی در بحث خلل

حالا اگر این درست شد ما می گوئیم آقای خوئی با شما الان داری ثمره درست می کنی ثمره انکار جزء استحبابی است

(پرسش پاسخ:)

ثمره اینکه اوامر و نواهی به چی خورده؟ به فرد خورده یا به وجود خورده

(پرسش پاسخ:)

آقای خوئی

(پرسش پاسخ:)

نه می خواهد بگوید اصلاً ثمره ندارد شما باید به ایشان بگویی این حرف به این خوبی یک جاهایی در فقه ثمره دارد شما الان خودت آقای خوئی با این حرف قشنگت آمدی چه کار کردی؟ پس چرا می گویی بی ثمر است

بله اشکال ندارد درستش کردم آقای خوئی آنجا که می خواهد بگوید ثمره ندارد چون می خواهد با نائینی بجنگد خوب است ولی خدایی خودش بعداً در فقه آقای خوئی می فرماید چون طبیعی با وجود تشخص پیدا می کند جزء الفردی نداریم. جزء الفرد لوازم است مقارنات و ملابسات و لوازم است پس خودت فقیه بزرگوار پس اولاً حرفت را آنجا بپذیریم ثمره دارد علتش این است ما تا به فقه نرسیم این حرفها خوشمزه نیستند ما اینها را در فلسفه می خوانیم مزه اش به دهان آدم نمی آید در اصول که می خوانیم باز مزه اش نمی آید وقتی فقه می آیی بله دیگر مزه اش می چسبد یعنی واقعاً به دهان آدم مزه می کند آدم می فهمد این حرف چقدر مزه دارد

(پرسش پاسخ:)

چه کار کنیم الان یک روش است نائینی کارش این بوده راست می گویی نائینی کارش این بوده نائینی جدا فلسفه نمی خوانده همانجا فلسفه می گفته آن موقع این می دانی اشکالش چیست اشکال اصولیش این است که میز به سنخه هست نه میز علوم به سنخه هست شما جنس این مسئله فلسفی است هر جا

بگویی فلسفی است بعد وقتی آن را منظم نمی خوانی
اینطور چیز می شود

(پرسش پاسخ:)

آقای نائینی قوی است الان چطور فتوا می دهد
نائینی قشنگ فتوا می دهد می گوید اگر کسی امر را به
فرد زد چون فرد عین تشخص است پس عوارض
مشخصه مأموربه و منهی عنه هستند

آقای خوئی می گوید نه آنها طبیعت هایی جدا
هستند لوازم طبیعی محل بحث ماست آن موقع
اینطوری می شود آیا زید مجمع الجزایر است آقای
مطهری می گوید بهترین کسی که این را حل کرده
محقق بروجردی است در بحث جا دارد آن عبارت
را برایتان بخوانم ببینید آقای بروجردی چه کار کرده. ما
چه بگوییم به این طلبه هایی که مطهری را ول کردند
نمی خوانند

(پرسش پاسخ:) حداقلی است به آخرش نگاه
کنیم حداقلی است

باشه بگذار من این را یکطور دیگر تلقی کنم شما یاد
بگیرید

جایگاه فلسفه در تبیین و دفاع از دین

بعضی ها می گویند فلسفه برای دفاع از دین خوب است بعضی ها می گویند فلسفه برای جواب شبهات است بعضی ها مثل آقا می گویند نه بر فهم حکم خدا شما فلسفه می خواهید و فلسفه مهدش حوزه هست نگذارید به دانشگاه برود آقا حرفش این است می گوید شما این را نداشته باشید فهمتان از کتاب و سنت برای فهمتان گرفتار می شوید حالا این بحث است فقط شاهد عرضم این است من این تتمه را از آقای خوئی برایتان پیاده کنم برگردیم بالاخره حرف آقای خوئی درست است یا آقای نائینی در فلسفه باید تعیین تکلیف شود و این حرف بسیار خوب محقق خوئی و محقق نائینی که تازه آقای خوئی خیلی به نظریه خودش امتیاز می دهد می گوید فالعجب که چطور استاد ما غفل نائینی از این نکته بسیار مهم غافل شده خواسته اینها را مشخص کند بعد هم ثمره درست کند نه اینها عوارض است مشخص نیستند تشخیص به وجود است و اینها ماهیات متعدد جوهری و عرضی هستند که هرکدام وجود پیدا کردند تشخیص دارند و با این تشخیص کار می کند

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

1401.07.18

جلسه پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

اختلاف محقق نائینی و محقق خوئی در رابطه ماهیت، تشخص و وجود

بحث ما درباره عبارات محقق خوئی به اینجا رسید که نشان دادیم به دوستان عزیزمان که محقق خوئی براساس یک قاعده متنقن فلسفی که الشیء لم یوجد لم یتشخص که در فلسفه از آن تعبیر می کنیم به تساوق وجود و تشخص شرحش با فلسفه هست من اینجا کاری با آن ندارم ولی عبارتش را آقای خوئی بیان فرمودند آقای خوئی فرمودند

فالنتیجۀ ان تشخص الوجود بنفسه گفتند وجود
بنفسه متشخص است و الماهیة بتبع عروض الوجود
لها

ما در ارتباط با فرمایش محقق خوئی یک بحث مهم
فقه اکبری داریم که اصلاً به جلسه ما مربوط نیست و
وارد آن هم نمی شویم در جای خودش باید بحث کنیم
بینیم حق با نائینی است یا با آقای خوئی است. ولی
معلوم است که دعواست. آقای نائینی می گوید نه، من
قبول دارم که تشخص به وجود است ولی وقتی
تشخص به وجود شد دیگر زید یک وجود است ده
وجود نیست. براساس فرمایش آقای خوئی که خواندیم
معلوم شد که زید ده ماهیت است ماهیت جوهر
ماهیت کم ماهیت کیف و قس علیهذا عبارتش هم
خواندیم.

چون آقای خوئی فرمودند و توهم ان وجود العرض
بما انه متقدم بوجود الجوهر خارجاً فلاجل ذلك یكون
متشخصاً به توهم خاطئاً جدا

آقای خوئی می گوید نه، عرض مرتبه وجودیش
متأخر از مرتبه جوهر است و نمی تواند مشخص جوهر
باشد بلکه عرض خودش یک ماهیت است که وجود

پیدا کرده و وجود هم عین تشخیص است خیلی خوب بحث می کند یعنی یک فیلسوف اینطور محکمی می خواهد جواب آقای خوئی را بدهد واقعاً بحث دارد. ایشان می گوید این توهم خاطئه می گوید شما نباید بگویید وجود عرض به جوهر تشخیص می دهد این غلط است چون عرض ضروره ان قیامه به عرض قیامش به جوهر است فی مرتبه متأخره عن وجود جوهر و علیه فلا یعقل ان یکون مشخصاً لها عرض که نمی تواند مشخص جوهر باشد مثلاً تشخیص زید بنفس وجوده الخارجی لا بیاضه و لا بسواده و لا بکمه و لا بأینه و لا بوضعه و ان کان کل وجود فی الخارج لا ینفک عن هذه الامور چرا؟ ضروره ان لکل منها وجوداً فی قبال وجوده یک مبناست. این مبنا الان در فلسفه طرفدار دارد همین الان در قم طرفدار دارد. بالاخره یک نگاه هست.

یک نگاه دیگر این است که وجود یک واقعیت است این واقعیت دیگر ماهیت ندارد. آقای خوئی به نظر من متوجه هست چه دارد می گوید. من هنرم این نیست که رد کنم هنرم این است که بگویم این فقیه منظم

آقای خوئی می گوید والماهیه بتبع الوجود وجود دارد به تبع نه به عرض. و لذا زید ده ماهیت است ده وجود است و اینها لوازم هم هستند.

من اوائل طلبگی این مطلب را خواندم ولی لذت
بردم دیدم این حرف قوی است

و کل وجود متشخص بنفس ذاته و فرد من افراد
احدی المقولات تسعة العرضیة و علی الجملة فالوجود
لا یعقل ان یكون متشخصا بوجود آخر

کم یک وجود است کیف یک وجود است جوهر یک
وجود است هیچ کدام هم با دیگری می گوید نمی
شود این حرف را زد و نمی دانیم چرا استادمان آقای
نائینی از این نکته فنی غافل شده

نتیجه فرمایش آقای خوئی این می شود می گوید
حضرت آقای نائینی من می خواهم بگویم چه وجود چه
طبیعی چه فرد یعنی چه وجود چه ماهیت این فرقی با
هم ندارند شما نمی توانید بگویید اگر فرد شد آن موقع
آن مشخصات داخل می آیند نخیر مشخصات وجود
دیگری هستند ماهیت دیگری هستند چه ربطی بر این
دارند. لذا آقای خوئی با آقای نائینی در یک بحث فنی
در اجتماع امر و نهی، اجتماع امر و نهی یک بحث
صد درصد عقلی است لذا نائینی می گوید اجتماع امر و
نهی ثمره پیدا می کند با همان توضیحاتی که دادیم.

تحلیل دقیق فلسفی رابطه طبیعی و فرد

حالا ما اینجا پس یک بحث فلسفی فنی داریم که باید در فلسفه رسیدگی شود فیلسوفان ادق اصالة الوجودی می گویند نه من وقتی می گویم وجود اصیل است یعنی ماهیت ظهور حد وجود است. بعد موجودی که در خارج واقعیت وجودی پیدا می کند یک وجود است دیگر ماهیتی در کار نیست عقلاً و به تعبیر خیلی زیبای استادمان حضرت آیت الله مصباح که اگر کسی آدرس خواست حتماً آموزش فلسفه جلد اول را بخواند ذیل بحث های اصالة الوجود که این حرف فارابی را بیان می کند ایشان سر همین بحث طبیعی و فرد که اگر ما با وجود و تشخص کار کردم ماهیت را از خارج جمع می کنم. این یک نگاه هست

یک نگاه هم بعضی از فیلسوفان دارند همین نگاه آیت الله خوئی است یعنی این هم الان در فلسفه طرفدار دارد. این بحث فلسفی

این وسط ما یک مشکل دیگر (می خواهم شما را وارد بحث امام کنم به بحث خودمان برسیم حالا امانت آقای خوئی هم رعایت کنم یک تکمله دیگر دارد این هم بگویم سازمانش درست دربیاید)

استفاده محقق خوئی از مبنای فلسفی خود در بحث اجتماع امر و

نهی

آقای خوئی می گوید اگر این باشد که من می گویم آن موقع سرنوشت شما در اجتماع امر و نهی این می شود باید بگویید آیا متلازمین حکم واحد دارد یا نه. من در واقع دوتا وجود لازم و ملزومی دارم آن حرف آقای نائینی غلط است که اگر من فردی شدم اجتماع امر و نهی محال می شود اگر طبیعی بشوم نه. نه من چه فردی بشوم چه طبیعی بشوم با دوتا لازم و ملزوم کار دارم چون عین لازمه این است کم لازمه این است اینها دوتا وجود متلازمند. یادتان هست دیروز گفتم این حرف خیلی خوبی است ولی آقای خوئی نباید این را در حرف آقای نائینی بیاورد این را باید بگوید حرف من است خودش هم می گوید آن هم حرف نائینی است. بعد ایشان می گوید اگر متلازمین قرار شد یک حکم داشته باشند اجتماع امر و نهی محال است. چرا؟ چون صلاة، طبیعی وجود صلاة مثلاً واجب است تشخیص که لازم وجودش است نمی تواند حرام باشد چون متلازم می شوند. ایشان می گوید قانون این است خیلی قشنگ هم این را می گوید در سازمان خودش آقا خوئی خیلی عالی این را می گوید

نعم لو بنى النزاع فى المقام على ان المتلازمين هل
يجوز اختلافهما فى الحكم أم لا تظهر الثمر هنا

نقد امام به تبیین محقق خوئی

امام اینجا با آقای خوئی و با همه دوتا حرف دارد
حالا از اینجا شروع کنم برگردم سراغ امام.

نقد اول: تخلف بودن فرض تلازم با محل نزاع در
مسأله اجتماع امر و نهی

امام می گوید اولاً اینجا متلازم نیستند در اجتماع
امر و نهی بسوء اختیار است تلازمی هم اگر وجود داشته
باشد بین وجود جوهر و وجود عرض است نه بین این
عرض خاص. لذا نمی دانیم چرا شما مسئله را سر تلازم
می برید حتی اگر مبنایتان درست باشد.

یکبار دیگر بگویم

آقای خوئی گفت وجود مثلاً عین، عین از تشخصات
طبیعی صلاه است مثلاً. آقای نائینی اینطوری می گفت.
می گفت اگر کسی گفت امر به فرد خورده نهی به فرد
خورده آن موقع این می شود تشخص صلاه،
مأمور به هست خود غصب هم منهی عنه هست خراب
می شود.

آقای خوئی می گوید نه، در واقع این تشخیص، لازمه وجود صلاه است چرا؟ چون زید ده تا وجود شد که اینها ملازمند. ده وجودند ملازمند یا ده تا ماهیتند ملازمند لذا می گوید نزاع سر این است آیا این دو ملازم حتماً باید یک حکم داشته باشند یا دو حکم؟

اگر کسی گفت این دو ملازم یعنی جوهر و مثلاً عین حتماً باید یک حکم داشته باشند، آن موقع نمی شود حالا که این جوهر واجب است عینش حرام باشد.

امام می خواهد بگوید حالا اگر شما همه تحلیلتان درست باشد (امام تا آخرش در نجف با نائینی یک درگیری دارد با آقای خوئی یک درگیری دارد) با آقای خوئی درگیریش این است می گوید اینها که در غصب ملازم نیستند مگر شما نمی گوید مندوحه قرار است باشد سوء اختیار، دیگر تلازم نیست چون این به سوء اختیار در دار غصبی نماز خوانده الا لابد که نباید صلاه با غصب تلازم داشته باشد.

(پرسش پاسخ:)

با عین تلازم دارد نه با غصب. غصب مال خودش هست یعنی این آقا می توانسته بیاید این طبیعی را در

یک فرد دیگری از این عین محقق کند در این فرد محقق کرده. حالا یک پله دیگر جلوتر بروم دقیقتر می شود.

می گوید اول بین شما در مسئله صلاه و غصب نگو تلازم. نکته مهم سر این است.

نقد دوم: خلط حقیقت و اعتبار

امام می گوید نکته مهمتر نکته آخوند است نکته آخوند و صاحب فصول است.

آخوند گفت اصلاً صلاه طبیعی نیست.

حرف مهم امام این است می گوید آن حرف آخوند حرف خوبی است که این واقعیت در دار غصبی یک وجود دارد و یک ماهیت یا ده وجود دارد و ده ماهیت هیچ کدام نه صلاه است نه غصب است چرا خلط حقیقت و اعتبار می کنید. چرا خرابش می کنید. لذا شما اصالة الوجودی باشید می گوید یک وجود یک ماهیت. اصالة الماهیتی هم باشید می گوید یک ماهیت اصیل است. حالا آقای خوئی شما می خواهی با وجود کار کنی واقعیت را ده ماهیت کنی، ده تا ماهیتش کن. صلاه که ماهیتش نیست غصب هم ماهیتش نیست. پس چرا شما بحث های فنی فلسفه

را که مربوط به وجود و ماهیت و تشخیص و تعیین و فلان و فلان است بسیار هم حرفهای فنی خوبی است می آورید سر عنوان صلاة می برید سر عنوان غصب.

ریشه نقد دوم امام در فرمایشات محقق خراسانی

حالا هنر ما در درس چه بود وقتی داشتیم اجتماع امر و نهی هنر ما در درس این بود که بگوییم این هم امام از آخوند دارد می گوید. آخوند اصلاً آنجا که مسئله اجتماع امر و نهی را دارد می گوید آخرش به همین جا می رساند می گویند من امتناعی هستم چون یک واقعیت بیشتر در خارج ندارم این واقعیت وجود باشد یک وجود است ماهیت هم باشد یک ماهیت است. آخوند اصالة الوجودش دقی است مثل آقای خوئی نیست که بگوید این ده تا وجود است می گوید من یک واقعیت دارم نه صلاة ماهیتش هست نه غصب ماهیتش هست خیلی قشنگ آنجا این را می گوید. ما در اجتماع امر و نهی خیلی خودکشی کردیم تا این را برای طلبه ها جا بیندازیم. خودکشی کردیم در این درسها له له می زدیم که بگوییم آقا اصول را خرابش نکنید با این حرفهای ولی چه کنیم پهلوانهای بزرگی روبروی ما هستند. لذا حرفهای مهم آخوند آنجا این است

رابعتهَا اِنَّهٗ لَا يَكَادُ يَكُونُ لِلْمَوْجُودِ بِوَجُودِ وَاحِدٍ اِلَّا
مَاهِيَّةً وَاحِدَةً وَحَقِيْقَةً فَارِدَةً لَا يَقَعُ فِي جَوَابِ السُّؤَالِ
عَنْ حَقِيْقَتِهِ بِمَا هُوَ اِلَّا تِلْكَ الْمَاهِيَّةُ فَالْمَفْهُومَانِ
الْمُتَصَادِقَانِ عَلَى ذَاكَ لَا يَكَادُ يَكُونُ كُلُّ مِنْهُمَا مَاهِيَّةً
وَحَقِيْقَةً كَانَتْ عَيْنُهُ فِي الْخَارِجِ ، كَمَا هُوَ شَأْنُ الطَّبِيعِيِّ
وَفَرْدِهِ

ببین دوباره ما را برگرداند سر همین داستان. ای
بنازم آخوند را. قشنگ برایت درست کرد گفت آقا
اینطوری نیست. خیلی زیبا که خلاصه چه کار می
خواهید بکنید

أن المجمع حيث كان واحدا وجودا و ذاتا كان تعلق
الامر و النهى به محالا ولو كان تعلقهما به بعنوانى

چرا؟ چون یک وجود است با یک ماهیت چرا آن را
اینور و اونور می برید

امام حرف مهمش با آقای نائینی و آقای خوئی این
است اصلاً شما راه را غلط رفتید. اولاً اگر آن مسیر را
بروید با وجود و ماهیت و تعدّد و تلازم، حواستان باشد
که ربطی به اجتماع امر و نهی بسوء اختیار ندارد چون
تلازمی با غصب وجود ندارد. تلازم با عین است نه با
غصب حداکثر.

تعیین وضعیت عناوین شرعیه با تصویر جامع در مرکب اعتباری

ثانیاً اصلاً مسئله مسئله اینها نیست آقای خوئی، مسئله مسئله چیست؟ یک عنوان صلاه و یک عنوان غصب دارید حرف امام این است می گوید اگر من با عنوان صلاه بخوام کار کنم صلاه باید عنوانش تعیین تکلیف شود. چه چیزی عنوان صلاه را تعیین تکلیف می کند؟ امام می گوید جامع در مرکبات اعتباری. (از اینجا می خواهم به حرفهای امام برگردم) امام می گوید من اینجا وقتی می خواهم با صلاه کار کنم جامع در مرکب اعتباری است که تعیین تکلیف می کند صلاه چیست. اولاً جامع مرکب است یا بسیط است؟ باید معلوم شود ثانیاً در این عنوان جامع بسیط چه چیزی دخالت دارد؟ باید معلوم شود.

بازگشت به اختلاف محقق نائینی و محقق خوئی

اینها وقتی می برند سراغ صلاه و غصب، باز تا فتوا آن را می برند متأسفانه. می دانید در کفایه آنها تا فتوا می برند چون بالاخره دعوا این است که حالا اگر شما قائل شدید به جواز اجتماع امر و نهی ثمره اش چیست؟ اگر قائل شدید به امتناع ثمره اش چیست؟ در اصول فقه خواندید که بالاخره این صلاه در دار غصبی صحیح هست یا باطل است علی الامتناع علی الجواز؟ دعوا آنجا این است.

آخر دعوا آقای خوئی و آقای نائینی دعوایشان به اینجا برمی گردد که من اگر سراغ واقع خارجی رفتم (خوب دقت کنید در فقه فتوا می دهند آنها فتوا می دهند می خواهم ببینید اینها تا فتوا یقه ما را می گیرد) آنها اینطوری می گویند آخرش اینطور می شود می گویند من حتی اگر جوازی بشوم جواز را درست می کنم می گویم بعث خورد به وجوب. وجوب خورد به عنوان صلاة. حرمت خورد به عنوان غضب، درست است. اما با عنوان و این چیزها که امثال نمی توانم بکنم من باید در خارج امثال کنم نماز بخوانم. بین سوال این است. وقتی می خواهم در خارج امثال کنم این واقعیتی که می خواهم با آن امثال کنم یا ملاک امر را دارد یا ملاک نهی را دارد این دیگر ذهنی نیست. من می خواهم در دار غضبی نماز بخوانم این عمل من در دار غضبی که دارم نماز می خوانم یا مفسده دارد یا چی؟ یا حداکثر اینها با هم کسر و انکسار دارد بالاخره ته کاسه یک چیز می ماند. یا مصلحت می ماند یا مفسده. نمی شود که من بگویم این خارج هم مصلحت دارد هم مفسد نمی توانم این را بگویم. نجفی ها اینطور می گویند می گویند ما جوازی هم که بشویم در امثال که می آییم (خدا رحمت کند آقای مظفر را) در امثال چه کار کنیم آقای خوئی می گوید آخرش به این برمی گردد

که من در امتثال باید ببینیم من با یک واقعیت دارم هم امتثال می کنم امر را و هم امتثال می کنم نهی را یا با دو واقعیت. اگر من ثابت کردم که من در مقام امتثال دوتا واقعیت دارم می گویم اشکال ندارد. حتی اگر به اصطلاح اصولی معنوی بشوم نماز درست است اگر دو واقعیت داشته باشم.

(پرسش پاسخ:)

حالا همین آن اشکال سر و کله اش پیدا می شود

اگر در متن واقعیت دوتا واقعیت داشته باشم جوازی می شوم. بعد آقای خوئی تلاش می کند که این را در متن واقعیت دو تیکه کند می گوید برمی گردد به اینکه من بینم مقولات عشر ترکیباتشان انضمامی است. آقا نجف را چه کار کنم می گوید من آخرش می خواهد برگرداند می گوید من اگر ترکیب مقولات عشر ترکیب انضمامی بود در خارج این دوتا واقعیت بعد آنجا آقای خوئی می گوید تلازمی هم در کار نیست چون به سوء اختیار است امام می گوید دیدی تلازم خراب شد. اگر این ترکیب مقولات عشر ترکیب انضمامی شد ترکیب انضمامی در بدایه خواندید یعنی یک واقعیت شد عین

یک واقعیت شد کیف، اگر ترکیب مقولات عشر ترکیب انضمامی شد مشکل

آقای خوئی می گوید من این را قبول دارم الا در سجده گیر هستم سجده نه وضع الجبهه علی الارض است عین است غصب هم عین است گیر می کنم نماز خراب می شود.

آخر دعوی استاد و شاگرد را در اصول دارم برایت می گویم.

نقد امام به محقق خوئی

امام می گوید آقای خوئی کی گفت سجده مال عین است عین چه ربطی به سجده دارد سجده خودش یک جامع اعتباری دارد.

(پرسش پاسخ:)

نیست نمی شود عنوانی که من به عنوان سجده سجده عنوان رکنی است از اینجا می خواهم الان دعوا این است عنوان صلاه یک جامع دارد عنوان سجده یک جامع دارد به چه چیزی سجده می گویند جامعش معرّف می خواهد.

آقای خوئی و آقای نائینی و این بزرگان درگیریشان این است امام می گوید این بحث اصلی ماست ولی برای اینکه فلسفه اش هم بگویم اشتباه کردید این است چه کسی گفته وقتی مقولات، مقولات نسبی هستند ترکیب انضمامی است. فلسفه اش را اول برای شما بگویم که معلوم شود اینها در فلسفه اش هم اشتباه کردند. آقای خوئی می گوید مقولات سبعة نسبی نمی توانند ترکیب انضمامی داشته باشند این را همینطور که آقای طباطبائی در بدایه گفته ترکیب اتحادی است اصلاً ترکیب نیست امام می گوید. کلمه ترکیب هم مسامحه هست آنجا بکار برود. ما مقولات ماهیات که مقولات اولی هستند بعضی ها محمول بالضمیمه هستند بعضی ها محمول مثل اضافه

(پرسش پاسخ:)

عین هم سبعة نسبی هستند

مقولات تسعة کم و کیفش را که کنار بگذاری در عرض تسعة عرضیه کم و کیف را کنار بگذار سبعة نسبی می ماند با جوهر می شوند هشت تا. کم و کیف را کنار بگذار هفت تا مقوله سبعة نسبی می ماند

امام می گوید اولاً اگر بخواهی فلسفه اش را بگویی
سبعه نسبیه نمی توانند اینها مقولات من نه
بالضمیم

(پرسش پاسخ:)

آن حرف آقای مصباح می شود

آقای طباطبائی می گوید نه چون عرض از مراتب
جوهر است این خراب است این بین ما فیلسوفها
درگیری است حرفی نداریم

لذا امام می خواهد بگوید اولاً فلسفه اش غلط است
نمی توانی بگویی چون عین و فلان

ثانیاً در بحث اجتماع امر و نهی تلازمی در کار نیست
و خود شما آخرش به همین فتوا می دهی

ثالثاً اصلاً چه کار داری در صلاه و غصب چه کار داری
بله اگر می خواهی با زید کار کنی فلسفه بگو تو داری با
صلاه کار می کنی تو داری با سجده و رکوع کار می کنی
سجده سجده است رکوع رکوع است قیام قیام است
قرائت قرائت است صلاه صلاه است این هم یک ذره
توضیح می دهد بعد می گوید اما

اشکال در تصویر جزء الفرد در مرکب اعتباری

امام می خواهد بگوید اما در مرکب اعتباری حق با آقای خوئی است جزء الفرد مشکل دارد ولی در مرکب اعتباری

آقای خوئی راست می گوید در مرکب اعتباری هر جزء الفردی یک ماهیت می شود خیلی حرف خوبی است. نه چون فلسفه هست و مرکب حقیقی است در مرکب اعتباری.

امام می گوید بله در بحث خودمان یعنی مسئله جزء الفرد نه با حد وسط آقای خوئی با کدام حد وسط؟

.....

حالا من راجع به مرکب اعتباری یک کم بیشتر برایتان توضیح می دهم آن دو سه تا مسئله هم که مثالش را زدم یک ذره بیشتر توضیح می دهم این اول شاکله اش را می خواهم تعقل کنید که این دعوایی که وجود دارد شاکله اش این است چون جلسه آخر این بحث خلل ماست فرصت دارید شاکله اش را تعقل کنید ارتباطاتش را خوب لمس کنید چه داریم می گوئیم ولی باز به شما می گوئیم اینها تا فتوا جلو رفته یعنی براساس این بعضی ها فتوا می دهند به بطلان صلاة حتی علی

الجواز. بعضی ها فتوا می دهند آقای خوئی فتوایش این است می گوید من چون می خواهم در مقام امتثال کار کنم در مثلاً وضوی در اثناء غصبی مشکل دارم در صلاة اگر مشکل سجده را برایم حل کنید فتوا به صحت صلاة می دهم اگر نه حتی جوازیها می گویند امتناع. نماز باطل است. این تا فتوا می رود جلو باید این اطلاعات را من حالا یک ذره من این را هم فقهی برایتان توضیح می دهم از اینجا وارد مرکب اعتباری و مشکل جزء الفرد می شویم

(پرسش پاسخ:)

در همه جا در اجتماع امر و نهی مفصل است همه اش را هم ما درس دادیم اجتماع امر و نهی امام، امام تا آخر اینها را گفته اجتماع امر و نهی در مناهج جلد دوم امام همه را تا آخر رفته ولی می خواستم شما لمس کنید که مسئله به کجا می رسد به فتوا به صحة الصلاة فی دار الغصبی علی القول بالجواز یا بطلان الصلاة فی دار الغصبی حتی علی القول بالجواز لاجل الامتناع فی مبادی الامتثال

این الان فتوا پایش هست اختلاف حضرات آقایان علماست با این ابعادی که عرض کردم

به برکت صلوات بر محمد و آلہ محمد